

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ

پاسخ به شبهه

آیا تجلیل از مراسم نوروز حرام است؟

نویسنده: سید محسن حجت

قطع: رقی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۲

تیراژ:

چاپ: مالک اشتر

ناشر: موسسه حضرت آیت الله العظمی سید میرعلی احمد حجت

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا تجلیل از نوروز حرام و بدعت است؟

اخیراً عده‌ای تبلیغات گسترده‌ای را راه اندخته اند که تجلیل از روز نوروز، جشن گرفتن در این روز و اطلاق کلمه عید، بر این روز، و همچنین شاد باش گفتن و تبریک گفتن و به تفریح رفتن در این روز حرام و بدعت است، بلکه بعضی پا را فراتر از این گذاشته و حکم داده اند که اگر کسی مثلاً در این روز به مزار شریف یا دیگر مراکزی که از نوروز در آنجا تجلیل می‌شود برود، زنش بر او حرام شده و بدون طلاق باید از هم جدا شوند و مطالبی از این قبیل.

آیا این مطالب که از زبان بعضی از مولوی‌ها و ملاها اینجا و آنجا شنیده می‌شود و مخصوصاً نزدیک هر نوروز از تلویزیون‌های مختلف، پخش می‌گردد، یا بصورت اعلامیه منتشر می‌گردد، صحت دارد یا خیر؟

جواب:

بسمه تعالى و له الحمد

لازم است قبل از پرداختن به اصل جواب مقدمه ای نگاشته شود.

احکام اسلامی بدو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- احکام الزامی یا الزامیات.

۲- احکام ترخیصی یا غیر الزامیات.

احکام دسته اول عبارت است از: وجوب و حرمت زیرا که به هیچ عنوان مکلف حق تخطی از آن را ندارد و الا و لابد باید واجب را انجام دهد و از حرام دوری نماید، والا گناهکار و عاصی محسوب می‌شود.

اما احکام دسته دوم که شامل استحباب، کراحت و اباحه یا جواز می‌شود، مخالفت آن عصيان به حساب نمی‌آید، بلی اگر کسی عملی را که حکم ش

استحباب است، اتیان نماید خداوند به او پاداش عنایت میفرماید، یا اگر عملی را که حکم‌ش کراحت است ترک نماید، مستحق پاداش خواهد شد، ولی در ترک مستحب و فعل مکروه، برای او عصیانی نوشته نخواهد شد و مورد عقاب و جزا هم قرار نخواهد گرفت.

به این معنی که فعل مستحب و ترک مکروه، رجحان شرعی دارد، ولی این رجحان به حد الزام نیست.

اما مباح به چیزی گفته میشود که فعل و ترک آن مساوی باشد و هیچ طرف بر طرف دیگر ترجیح و برتری نداشته باشد.

بنابر این اگر در موردی حکم شرعی مشخص و معین بود، یعنی مکلف میدانست که حکم فلان موضوع خاص، واجب یا حرمت یا غیر آن از استحباب، کراحت و یا اباحه میباشد، که وظیفه او معلوم است و باید مطابق آن عمل کند، اما گاهی میشود که مکلف بر سر دو راهی قرار میگیرد و نمیداند که فلان عمل را میتواند انجام دهد یا خیر، به جهت آنکه در حکم آن شک دارد، مثلا شک دارد که پوشیدن لباس ساخت چین حلال است یا حرام؟ یا گاهی حکم معلوم است شک در موضوع حکم میکند، مثلا میداند که در شریعت اسلامی شرب خمر حرام است، اما شک میکند که فلان مایع خاص آیا شراب گفته میشود یا خیر؟

شریعت مقدسه اسلام برای اینکه مسلمین دچار سرگردانی و تحیر نشوند برای موارد بالا و مشابه آن قواعد و ضوابطی را در اختیار مسلمین قرار داده است تا طبق عمل به آن قواعد و انطباق آن در موارد مشکوک بتوانند از سرگردانی و تحیر بیرون بیایند و مشکل شان لا ینحل باقی نماند.

از جمله آن قواعد یکی اصل جواز و اباحه است که در موقع شک در حیلت و حرمت شیع به آن تمسک میشود، و این قاعده توسط روایاتی که در کتب فرقین شیعه و سنی آمده است، ثابت میشود.

البته ناگفته نماند که تمسک به این گونه قواعد یا اصول، پس از در نظر گرفتن شرایط خاصی است که در لسان روایات وارد شده است، مثل تفحص از دلیل و شروط دیگر.

چنانچه شروط آمده بود جریان قاعده و اصل بلا مانع میشود، و در موارد شک در حلال بودن یا حرام بودن به اصل اباحه یا همان اصلة الحل تمک نموده حکم به مباح و حلال بودن مورد مشکوک مینمائیم.
پس از بیان این مقدمه میپردازیم به جواب از سؤال فوق الذکر.

اولاً: ما نص خاص و دلیل بالخصوصی در رابطه با تحریم تجلیل از نوروز و یا حرام بودن برگذاری مراسم نداریم، نه در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، و نه در روایاتی که در کتب برادران اهل سنت روایت گردیده است.

اما در کتب حدیثی شیعه فقط یک روایت آنهم با سند ضعیف و غیر قابل اعتماد نقل شده که در آن، اینگونه آمده است: حکایت شده که منصور دوانیقی خلیفه عباسی از امام موسی بن جعفر علیهم السلام خواست که در روز نوروزی برای تهنيت و تبریک گفتن جلوس بفرماید و هدایای که آورده میشود بپزیرد.

حضرت امام کاظم علیهم السلام به او فرمود: من روایات واردہ از جدم رسول خدا علیهم السلام را تفتیش و تفحص نمودم ، و در آن خبری را که دلالت بر جواز اینکار کند پیدا نکردم.

بلکه این عمل سنت فارس(فرس) بوده که اسلام آنرا محو نموده و از بین برده است، و پناه می‌برم بخداوند از اینکه احیاء کنم سنتی را که اسلام آنرا محو کرده است.

منصور گفت: ما این برنامه(تبریک گفتن و قبول هدیه نمودن) را برای دلخوشی سپاه و از باب سیاست انجام میدهیم، و از شما خواهش میکنیم و شما را بخداوند بزرگ قسم میدهیم که جلوس فرمائید و مخالفت نکنید.

آنگاه امام ﷺ جلوس فرمودند و امراء سپاه و سیاستمداران ملک و مملکت بر آن بزرگوار وارد می‌شدند و آنروز را تبریک و شاد باش می‌گفتند، هدایای نیز با خود می‌آوردند، که توسط خادم خلیفه عباسی یاد داشت می‌شد و از دست مردم گرفته می‌شد.^۱

در بحار الانوار و مستدرک الوسائل و غیر آن نیز این روایت را از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده اند.

این روایت بهیچ عنوان نمی‌تواند مستند منع و نهی قرار بگیرد زیرا: اولاً از نظر سندي مرسل و ضعيف است زیرا که مرحوم ابن شهر آشوب آنرا بلفظ (حکي) حکایت شده است نقل نموده و معلوم نیست که کی از چه کسی نقل کرده است، و ثانياً از نظر دلالت هم مورد خدشه است زیرا که متن آن مشتمل بر تناقض است، از یکطرف نقل شده که امام ﷺ فرمود: این سنت را اسلام محو نموده است و معاذ الله که احیاگر سنتی باشم که اسلام آنرا محو نموده است و از طرف دیگر نقل شده، که امام ﷺ نشست و به واردين و مهمانان تبریک و شاد باش گفت، و هدایای آنان را قبول کرد و این یعنی احیای آن سنت، که اگر حرام

^۱. المناقب ج ص ۳۱۸

بوده و امام علیه السلام هم با آن صراحةً اعلام نموده، دیگر معنی نداشت که بشیند و تبریک بگوید و هدیه قبول کند.

اگر گفته شود که چون منصور قسم داد آنحضرت را، این قضیه اتفاق افتاد. گفته میشود که قسم دادن حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمی کند. ثانیاً: روایات متعددی در کتب روائی شیعه آمده است که بنحوی از این روز تجلیل شده و روزه گرفتن در روز نوروز یا غسل کردن در آن مستحب قرار داده شده است، و اینکه در این روز کارهای بزرگی اتفاق افتاده مثل تعیین جانشینی علی علیه السلام یعنی مصادف بودن ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری با اول حمل شمسی یا طبق بعضی از اقوال مصادف شدن نوروز شمسی با روزی که مسلمین بعد از کشته شدن خلیفه سوم عثمان بن عفان با علی علیه السلام بیعت کردند. که طالبان تحقیق می توانند به کتابهای وسائل الشیعه و بحار الانوار و غیره مراجعه نمایند.

مرحوم علامه سید محمد کاظم «بلبل کابلی» عالم عارف و شاعر پر آوازه و برادر بزرگ مرحوم آیت الله العظمی آقای حجت قدس سره الشریف نیز این مطلب را به شعر در آورده است و بسیار زیبا و عالی بیان کرده است، که ما چند بیت آنرا اینجا مذکور میشویم:

به جان دوست که خوبان روزگار امروز
ز بی قرای دل، گشته بی قرار امروز
جهان پیر ز نو گشته نوجوان چو جنان
کجاست در دل پیر و جوان قرار امروز

دمی به جانب گلشن گذرکه طرف چمن
 شگفته از اثر باد نو بهار امروز
 به سان فوج قزلباش، افسر صفوی
 به سر نهاده؛ سپه‌دار کوکنار امروز
 خموش باش که صوفی به وجود میرقصد
 ز کسرت شعف از چکچک چنار امروز
 چو کاهلان، منشین با دل گرفته، غمین
 بر آر از دل صد پاره صد شرار امروز
 ز بوستان امamt گل مراد بچین
 ز زخم خار میندیش، زینهار امروز
 ز من مپرس که اندر چه مشرب کیشم؟
 به کیش عشقم و درمشرب بهار امروز
 به صد قرابه‌ی می، کی شود علاج دلم
 شتاب کن خم خمخانه را بیار امروز
 ادیب و مجتهد و واعظ و مقدس و شیخ
 تمام یکسره گردیده میگسار امروز
 جناب شاه ولایت مآب شاه نجف
 نشسته بر زبر مسند وقار امروز
 البته این قصیده طولانی بود و ما فقط بعضی از ابیات آنرا گلچین نموده و
 نقل کردیم.

اما در کتب روائی برادران اهل سنت نیز روایاتی که دال بر تحریم نوروز باشد و به صراحت یا حتی غیر صریح دلالت بر این مدعی کند وجود ندارد، بلی بعضی از عالمان اهل سنت و بخصوص وهابیت که در این اوآخر فعالیت خود شان را آغاز نموده اند و به نام سلف صالح هر حالی را حرام و هر مسلمانی را کافر میدانند، با توجیهات و تأویلات عجیب و غریب، میخواهند که بر گذاری مراسم را در این روز و به تغیریح رفتن و عید گرفتن در این روز را حرام و ممنوع شرعی اعلام نمایند و جای بسی تعجب است که سال گذشته در بعضی از اعلامیه های که به همین مناسبت پخش کرده بودند، یا حتی در بعضی از مصاحبه های شان در رسانه های دیداری، شنفتاری و نوشتاری، حکم شده بود که اگر کسی برای تجلیل از نوروز مثلاً به مزار شریف میرود، زنش بر او طلاق شده و باید پس از توبه از نو عقد نکاح بین زن و شوهر جاری گردد. که هیچ گونه مستند و مدرک شرعی برای این فتوا وجود ندارد، چون اگر حرام هم باشد، فوقش طرف گناهی کرده مثل سایر گناهان، و با ارتکاب گناه زن بر گناهکار طلاق نمیگردد.

در هر صورت ما روایاتی را که در کتب اهل سنت آمده است بررسی میکنیم و سپس میپرسیم که به بعضی آیات یا به بعضی از قواعد فقهیه از طرف بعضی از ملایان وهابی صورت گرفته است.

روایاتی که مورد استدلال بعضی از علمای اهل سنت قرار گرفته و از آن حرمت تجلیل از نوروز را استفاده کرده اند، میتوان بدو دسته تقسیم کرد.
۱- روایاتی که دلالت آن بطور صریح نیست بلکه با توجیه و تأویل دلالت میکند.

۲- روایاتی که از نظر آنان دلالت صریح و روشن دارد.

اما روایات دسته اول مثل «من تشبیه بقوم فهود منهم» کسی که خود را شبیه قوم و طائفه ای بگرداند از آنها محسوب خواهد شد.

و از ابن تیمیه نقل میکنند که گفته است: تشبیه نهی شده در این حدیث عمومیت دارد به این معنی که هم شامل صورتی میشود که انسان با عمد و علم پیروی از کفار کند و هم صورتی را میگیرد که انسان عملی را انجام دهد و بعداً متوجه شود که این عمل را کفار هم انجام میدهند.

اما اگر با دقیقیت فوق مورد مطالعه قرار بگیرد، متوجه میشویم که اولاً: تشبیه در مورد کسی خواهد بود که بقصد تقلید از کفار عملی را انجام دهد نه بدون قصد و یا از روی غفلت، و آنچه از ابن تیمیه نقل شد اجتهاد او است که بهیچ عنوان قابل قبول نیست، زیرا اگر کسی از روی غفلت حتی مرتكب حرام قطعی هم شود و بعداً بداند که آنکار حرام بوده، گناهکار محسوب نخواهد شد، و ثانیاً: احتمال می‌رود بلکه میشود اطمینان پیدا کرد که در حدیث فوق مراد تشبیه به بعضی از عقاید یا اعمال عبادی باشد نه بیشتر از آن، زیرا اگر مطلب تعییم داده شود، دیگر جز تعدادی انگشت شمار، مسلمانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

مثالاً کفار بلند منزلها ساختند، الان مسلمانها هم با تقلید از آنها می‌سازند، پس کافرنده.

کفار دریشی (کت و شلوار) اختراع کردند و پوشیدند، الان مسلمانها هم استفاده می‌کنند، پس کافرنده.

کفار با قاشق و پنجه غذا خوردن و مسلمانها هم تقلید کردند پس کافرنده.

کفار از انترنت و تلویزیون و رادیو و موتر و طیاره و غیره پس از اختراع استفاده نموده و می‌نمایند و الان مسلمانها هم از این وسایل مثل کفار استفاده می‌کنند پس کافرند.

کفار چله آلسی (رد و بدل کردن حلقه از دواج) دارند و در بین مسلمانها هم رایج شده است، پس اینها هم کافر اند.

زنان کفار بدون حجاب و در برابر مردان نا محروم ظاهر می‌شوند و در عصر ما نیز در کشورهای اسلامی بسیاری از زنان مسلمان حجاب ندارند پس همه کافرند.

یا مردانی که نکتائی (کراوات) می‌بندند، چون تقلید از کفار می‌کنند، پس بنظر این آقایان همه باید کافر باشند.

و ده ها مورد دیگر که اگر بخواهیم این روایت را تعمیم دهیم، دیگر هیچ مسلمانی در روی زمین باقی نخواهد ماند، بلکه خود آقایان مولویها و مفتیانی که این گونه فتوا میدهند، اول از همه کافر می‌شوند و طبق فتوای خودشان، زنان ایشان بر آنان حرام می‌گردد، زیرا که به استیشن تلویزیون آمده اند و این تقلید از کفار است، با مایک سخن گفته اند و این تقلید از کفار است، بعضی از کلمات خارجی را بر زبان آورده اند مثل چنج و چک و غیره و این تقلید از کفار است، کرتی پوشیده اند و این تقلید از کفار است، در موقع شنیدن سرود ملی، ایستاده شده اند و این تقلید از کفار است و

بلکه حقیقت این است که این روایت بهیچ عنوان عمومیت ندارد و فقط شامل تشبیه به عقاید می‌شود یا اگر کسی بقصد تشبیه به کفار عملی را انجام دهد شامل می‌شود و بس.

برای تأثید مطلب فوق به یکی از اموری که به جناب خلیفه دوم نسبت داده شده است، و در بسیاری از کتب تاریخ نقل شده و از جمله آقای ابن سعد در کتاب طبقات آنرا از اولیات خلیفه دوم قلمداد کرده است، به این معنی، که اول خلیفه دوم انجام داده است و قبل از او در بین مسلمانان رایج نبوده است، و ایشان از تجربه های غیر مسلمانان استفاده کرده است، دقت نمائید.

ابن سعد میگوید: «و هو أول من دون الديوان و كتب الناس على قبائلهم و فرض لهم الأعطيه من الفيء و قسم القسمون في الناس» جناب خلیفه دوم نخستین کس است که دیوان را مرتب ساخت و نام مردم را در دیوان به ترتیب قبایل نوشت و عطای آنان را از غنایم و خراج مشخص ساخت.^۱

و باز میگوید: «و اتخد عمر دار الرقيق. و قال بعضهم الدقيق. فجعل فيها الدقيق و السويق و التمر و الزبيب» همچنین عمر برای نخستین بار آرد خانه یا نان خانه را فراهم آورد و آرد و سويق و خرما و کشمش و چیزهای دیگری را در آن جمع و ذخیره می نمود.^۲

که این کار خود تقلید از غیر مسلمانان بود، ولی نه خود جناب خلیفه و نه دیگر صحابه(رض) هیچ کدام در این کار اشکالی نمی دیدند، و از آن نهی نکردند، و به جهت تشبیه به کفار مورد ملامت و سرزنش واقع نشدند، بلکه این کار جناب خلیفه را تحسین نمودند و جزء امتیازات او قرار دادند.

^۱. الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۲۱۴

^۲. الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۲۱۴

پس معلوم می شود که مطلق تشبه و مثل کفار عمل نمودن حرام نیست بلکه این حرمت منحصر است، به تشبه در عقاید یا بعضی از اعمالی که به قصد و نیت تشبه صورت می گیرد.

باز هم به عنوان مثال عرض می شود که: الان در تمام کشورهای اسلامی مجلس شورا یا پارلمان وجود دارد و این مجلس با همین وضعیت و برنامه ریزی خاص تقليد از کفار است، زیرا گرچه که شور و مشوره در اسلام از جایگاه بلندی برخوردار است، اما تشکیل مجلس با این دنگ و فنگ، از اسلام گرفته نشده است بلکه تقليد از غیر مسلمانان است، ولی در عین حال می بینید که جناب مولوی صاحبها از دیگران زود تر خود شان را کاندیدا می کنند و تبلغیات گسترده می نمایند، تا عضو مجلسی باشند که شکل و ساختار آن از کفار گرفته شده است.

هم چنین مجلس سنا یا بزرگان نیز در اسلام به این شکل سابقه نداشته است، بلکه با ساختار موجود از بlad کفر وارد شده است.

از همه مهمتر ساختار محاکم شرعی دولتی در کل کشورهای اسلامی است که می بینید شباهت تمام و تمام به آنچه که اروپائیان ابداع نموده اند دارد. اول باید دادستان کیفرخواست را بخواند و بعد وکیل دفاع متهم، با قدم زدن در مقابل قاضی از مؤکل خود دفاع کند و غیره.

حتی لباسهای که قضاة محترم می پوشند و بعد از آن قضاوت می کنند نیز جزء فرهنگهای وارداتی بحساب می آید.

در دانشگاهها و مؤسسات تحصیلات عالی سرتاسر کشورهای اسلامی، دانشجویان موقع اخذ مدرک، کلاه مخصوصی بر سر می گذارند و لباس

مخصوصی روی شانه می‌اندازند، که سابقه اسلامی ندارد و از بلاد کفر سرایت کرده است.

حتی ملقب کردن دانشمندان چه دینی و چه غیر دینی به دکتر و پروفیسور و غیره نیز از کفار تقلید شده است.

آیا این آقایان که با تجلیل از نوروز، حکم به کفر مسلمین می‌نمایند، و این کار را حرام و حتی کفر میدانند، تمام موارد فوق را حرام و خارج از دین، و مرتکب آن را نیز کافر می‌خوانند؟ و عمل آنانرا تشبیه به کفار اعلام می‌نمایند؟

نتیجه اینکه روایت فوق الذکر به هیچ عنوان دلالت بر حرمت برگذاری مراسم نوروزی ندارد.

هم چنین استدلال می‌کنند به روایتی که از رسول الله ﷺ نقل شده است که فرمود: «جزوا الشوارب و ارخوا اللحى ، خالفوا المجوس» بروتها ها را کوتاه کنید و ریشه را بلند و دراز بگذارید تا با مجوس مخالفت کرده باشد.

یعنی این دستور به خاطر مخالفت با مجوس صادر شده است، پس معلوم می‌شود که مخالفت با مجوس واجب است.

در این حدیث که در صحیح مسلم و غیر آن آمده است، امر شده که بروت (سیل) باید گرفته شود و ریش هم بلند گذاشته شود تا مخالفت با مجوس (و در بعضی از روایات با یهود) شود، اما امروزه دیده می‌شود ۹۹٪ در صد مسلمانان به عکس این روایت عمل می‌کنند، و ریشهایشان را می‌تراشند، ولی آقایان علمای اهل سنت، حکم به کفر هیچ کدام آنها نمی‌کنند، بلکه در بعضی از

بلاد مسلمین، دیده میشود که حتی روحانیان مسلمان نیز، ریش را بحدی کوتاه میکنند، که مثل تراشیدن میماند، و به روایت فوق عمل نمیکنند. در حالیکه در روایت، به صراحة دستور داده شده است که با گذاشتن ریش و گرفتن بروت با مجوس مخالفت کنید.

از طرف دیگر علمای اسلام همه متفق اند که تراشیدن ریش حرام است، اما چه مقدار باید گذاشته شود را معین نکرده اند، و بلکه بلند گذاشتن ریش را مستحب میدانند، البته بعضی قائل اند که از یک قبضه بیشتر نباشد و بعضی هم ولو بیشتر باشد، میگویند مستحب است، اما وقتی به روایت مراجعه میشود دستور، رها کردن ریش و بلند گذاشتن آن است.

يعني با بلند گذاشتن باید مخالفت باشد نه با کوتاه گذاشتن.

از این نکته هم معلوم می شود که نفس مخالفت واجب نیست ، بلکه مستحب است ، مگر اینکه قصد تشبیه باشد ، و عمل مستحب عملی است که ترک آن موجب گناه و معصیت نمی شود.

شما وقتی به ریشهای پادشاهان سعودی که خود را خدام حرمین شریفین می نامند نگاه کنید، هیچ گونه شباهتی به ریش رسول الله ﷺ و ریش خلفای راشدین و ریش علمای مسلمین نمی بینید، ولی هیچ یک از مفتیان اهل سنت آنها را بخاطر این عمل محکوم نکرده اند و حتی عمل آنها را حرام هم نگفته اند.

در حالیکه اگر تشبیه به کفار حرام یا حتی موجب ارتداد باشد، دیگر فرق بین موردی و موردی نخواهد بود، مگر اینکه قضیه آن پیره زن را ملاک قرار دهند که در شبی که هوا گرم بود و پسر و عروسش در یک طرف بام منزل و دختر و

دامادش طرف دیگر بام منزل خوابیده بدند، نصف شب بالای بام آمد و اول به سراغ پسر و عروسش رفت و خطاب به عروسش گفت: کمی دور تر بخواب، مگر نمی بینی هوا گرم است، می خواهی پسرم از شدت گرمای کباب شود، سپس به سراغ دختر و دامادش رفت و خطاب به دامادش گفت: نزدیک تر بخواب، مگر نمی بینی که هوا چقدر سرد است، می خواهی دختر بیچاره ام از شدت سرما بخ بزند، عروس که این دوگانه بینی و تعیض را دید بلند صدا زد:

قربان شوم خدا را یک بام دو هوا را

که اگر ملاک ها برای اصدار فتاوی اینگونه باشند، پس باید گفت و علی
الاسلام السلام.

و اما روایاتی که بنظر این آقایان دلالت صریح بر منع دارد، عبارت اند از:
روایت اول: خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نقل می کند که «و النعمان بن المرزبان ابو ثابت هو الذى اهدى لعلی بن ابی طالب الفالوج فی یوم النیروز ، فقال : نوروزنا کل یوم و قیل کان ذلک فی المهرجان فقال : مهرجونا کل یوم» نعمان بن مرزبان ابوثابت کسی است که در روز نوروز، به علیؑ فالوده هدیه داد، علیؑ فرمود: نوروز ما هر روز است، یا اینکه گفته شده این کار در روز مهرگان (اول میزان) اتفاق افتاد و علیؑ فرمود: مهرگان ما هر روز است، البته این روایت با کمی تغییر در لفظ در دیگر کتب برادران اهل سنت مثل تاریخ کبیر بخاری و غیره نیز نقل شده است.^۱

استدلال کرده اند که علی ﷺ، دوست نداشت روز خاصی را به این نام یاد کنند و به مردم هدیه بدهند بلکه فرمود: هر روز از این کارها بکنید، تا مثلا نوروز از یادها برود.

روایت دوم: بیهقی در السنن الکبری () اینگونه روایت میکند: «أتی علی رضی الله عنه بهدية النیروز فقال : ما هذه ؟ قالوا : يا امیرالمؤمنین هذا یوم النیروز قال : فاصنعوا كل یوم فیروز» به حضرت علی علیه السلام در روز نوروز هدیه ای تقدیم شد، آنحضرت سؤال کرد: این چیست؟ گفتند: يا امیر المؤمنین، امروز نوروز است، حضرت فرمود: هر روز را فیروز قرار دهید.^۱

استدلال کرده اند که علی علیه السلام چون از گفتن و شنیدن لفظ نوروز کراحت داشت ، لذا آنرا استعمال نکرده و بجای آن کلمه فیروز را بکار برد .

در حالیکه این دو روایت با چشم پوشی از سند آن به هیچ عنوان دلالت بر حرمت تجلیل از این روز و مبارکباد گفتن و هدیه دادن و به دیدن هم رفتن نمی کند ، بلکه بر عکس رضایت علی علیه السلام را می رساند ، زیرا از روایت اول استفاده میشود که نظر حضرت این بوده که کوشش کنید همیشه با هم مهربان باشید و هر روز تان نوروز باشد ، یعنی این کار در نوروز خوب است ولی اگر همیشه باشد خوبتر خواهد بود .

و در روایت دوم نیز از کلام آنحضرت استفاده می شود که تنها نوروز را فیروز و مبارک قرار ندهید بلکه هر روز تان را فیروز قرار بدهید ، یعنی گرچه که این کار در نوروز خوب است ، ولی اگر برای همیشه باشد خوبتر خواهد بود

و استدلال های بالا برای ما حجت ندارد ، زیرا ظاهر کلام همانی را بیان میکند که ما فهمیده ایم و آنچه مخالفان ما گفته اند ، خلاف ظاهر است ، بلکه ذوق و سلیقه شخصی خویش را بیان کرده اند .

بر فرض که استنباط و فهم آنان هم درست باشد ، باز این دو روایت و امثال آن حرمت را نمی رسانند و فقط می توان از اینگونه روایات کراحت استفاده کرد و بس ، و مکروه هم به عملی گفته میشود که ترک آن ثواب دارد اما فعل آن عقاب ندارد .

روایت سوم: ابو داود و نسائی از انس بن مالک روایت کرده اند : « قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة و لهم يومان يلعبون فيهما فقال : ما هذان اليومان؟ قالوا : كنا نلعب فيهما في الجahليّة فقال رسول الله عليه السلام : إن الله قد أبدلكم بهم خيراً منها يوم الأضحى و يوم الفطر » رسول خدا علیه السلام وقتی از مکه به مدینه هجرت فرمود، مردم مدینه دو روز داشتند که در آن دو روز بلعب و بازی می پرداختند، رسول الله علیه السلام پرسیدند: چیست این دو روز؟ گفتند: ما در زمان جاهلیت در این دو روز بازی و شادی می کردیم، پیامبر علیه السلام فرمودند: خداوند بجای آندو روز، دو روز دیگر برای شما قرار داده است که روز عید قربان و روز عید فطر باشد.

استدلال کرده اند که مراد از این دو روز، روز نوروز و مهرگان بوده است، و پیامبر بزرگ اسلام به آنها فرموده است که دو روز دیگر بجای آندو روز در اسلام آمده است که بهتر است، یعنی دیگر آندو روز را رها کنید و شادی و خوشحالی در آندو روز نکنید، بلکه از کلمه ابدال فهمیده میشود که تعویض چیزی با چیزی یعنی اینکه امر دوم ترک شود.

ولی همانطور که می‌بینید استدلال به این حدیث در ممنوعیت از تجلیل نوروز به چند جهت مخدوش است.

اول: از روایت فهمیده نمی‌شود که آندو روز، روزهای نوروز و مهرجان باشد، فقط دارد که این دو روز روزهای خوشحالی آنها بوده در زمان جاهلیت.

دوم: در سرزمین جزیره العرب یا حجاز مجوسیان زندگی نمی‌کردند، و نه کسی در آن سرزمین آئین مجوسی داشته است، بلکه اکثر مردمان شبه جزیره عرب بت پرست بودند، و یک عده هم از یهودیت و نصرانیت پیروی میکردند، و معلوم است وقتی دینی در سرزمینی پیرو نداشته باشد، آداب و رسوم آن هم در آن سرزمین وجود نخواهد داشت، مجوسها هم با حجاز همسایه نبودند، تا در اثر رفت و آمد و هم جوار بودن، بعضی از فرهنگ آنها اثر گذاشته باشد.

سوم: شاید مردم مدینه به نیت زنده نگه داشتن آثار جاهلی، آندور روز را جشن می‌گرفتند و رسول الله ﷺ آنها را منع نموده است.

چهارم: پیامبر ﷺ نفرمود که در این دوروز جشن و عید گرفتن ممنوع است، بلکه فرمود: دو روز اسلامی قربان و فطر بهتر است از آن دو روز، و همه میدانند که (خیر) افعل تفضیل است یعنی بهتر است که این دو روز را جا نشین آندو روز کنید.

پنجم: در روایت دارد که آنها در آندو روز مشغول لعب می‌شدند و کارهای بیهوده انجام میدادند، لذا رسول خدا ﷺ، برای آنکه آنها را از لعب و اعمال بیهوده دور کند، فرمود: این دو روز دیگر بهتر است، و چون در روز عید قربان و فطر، مسلمانان به لعب نمی‌پردازنند و کارهای بیهوده نمی‌کنند، بلکه اول به

نماز عید می‌روند، و سپس به ارحام و اقارب خود سر می‌زنند، آن بزرگوار نیز میخواسته با این بیان آنها را از لهو و لعب دور بگرداند.

و پر واضح است که لهو در اسلام ممنوع و لعب یعنی بازی کردن کار اطفال است نه انسانهای بزرگسال.

ششم: بر فرض دلالت هم کراحت را می‌رساند، آنهم در صورتی که مشتمل بر لعب باشد نه مطلقاً.

روایت چهارم: بخاری و مسلم از ام المؤمنین عائشه روایت کرده اند که گفت: «دخل على أبو بكر وعندى جاريتان من جوارى الأنصار تغ bian بما تقاولت به الأنصار يوم بعث قالت وليسا بمعنietin فقال أبو بكر أبزمور (مزامير) الشيطان فى بيت رسول الله عليه السلام وذلك فى يوم عيد فقال رسول الله عليه السلام يا أبا بكر ان لكل قوم عيada وهذا عيادنا (و فى رواية: ان لكل قوم عيada و ان عيادنا هذا اليوم و فى رواية اخرى: دعهما يا ابابكر فانها ايام عيد)» ابو بكر بر من وارد شد در حالیکه دو دختر جوان از دختران انصار، ساز می‌کردند و برای من آواز می‌خواندند، که گرفته شده از رجز خوانی های انصار در جنگ بعاث (بغاث) بود، ولی کار آن دختران آواز خوانی نبود، پس ابوبکر ناراحت شده گفت: آواز خوانی های شیطانی آنهم در خانه رسول خدا علیه السلام و آن روز روز عید بود، پیامبر علیه السلام فرمود: ای ابوبکر هر قومی عیدی دارد و این هم عید ما است (و در روایتی دیگر: برای هر قومی عیدی است و عید ما هم امروز است، و در روایت دیگری آمده است که فرمود: ای ابوبکر رهایشان کن، امروز عید است.

این روایت چون در دو صحیح مسلم و بخاری روایت شده است و برادران اهل سنت ما این دو کتاب را از اول تا آخر صحیح می‌دانند، بنا بر این بحث سندی بی فائد است.

اما متن روایت را بهیچ عنوان نمی‌توان قبول کرد، زیرا این روایت حکایت از این دارد که رسول الله ﷺ مشغول گوش دادن لغو بوده، و در عین حال صدای دختران جوان را آنهم نه در حالت عادی بلکه با صوت و خوشخوانی گوش میداده است، و شکی نیست که نسبت دادن این عمل به آنحضرت، که حتی مؤمنان عادی هم حاضر به انجام آن نیستند، غیر قابل قبول است.

علاوه بر آنچه گفته شد، متن روایت هم دو سه قسم نقل شده است، که اگر قسم سوم باشد (رهایشان کن ای ابوبکر زیرا امروز عید است) یعنی در روز عید اینکار حرام نیست، اما مقید نشده که حتماً باید عید دینی و شرعی باشد، پس دلالت بر حرمت که هیچ، حتی دلالت بر کراحت هم ندارد.

و اگر دو جمله قبلی باشد (هر قومی عیدی دارد و اینهم عید ما است، یا برای هر قومی عیدی است و عید ما هم امروز است) باز حرمت را نمی‌رساند، بلکه دلالت دارد که همانطوریکه دیگران در عید خود خوشحالی می‌کنند و صدای آواز خوانان را می‌شنوند بگذار ما هم بشنویم.

مهتمتر از همه این روایت دلالت می‌کند که تشبیه به غیر مسلمانان حرام نیست، چون وقتی از زبان پیامبر ﷺ نقل می‌شود: «ان لکل قوم عیدا و عیدنا هذا اليوم» هر طائفه ای عیدی دارند و عید ما این روز است، یعنی همانطوریکه دیگران در اعیاد خود، از این کارها می‌کنند، ما نیز در عید خود همان برنامه‌ها را اجرا می‌نماییم.

روی همین جهات، لا اقل برای نویسنده این سطور، صدور این روایت از رسول الله ﷺ و نسبت دادن آنچه نسبت داده شده، به آن بزرگوار غیر قابل قبول است.

ولی روایت دیگری در صحیح بخاری موجود است که متن آن نسبت به آنچه در بالا ذکر شد فرق زیادی دارد، در بخاری (ج ۲ ص ۲) از ام المؤمنین عائشه نقل شده است که گفت: «دخل على رسول الله ﷺ و عندى جاريتان تخنيان بغناه بعاث فاضطجع على الفراش و حول وجهه و دخل ابوبكر فانتهرنى و قال: مزماره الشيطان عند رسول الله ﷺ فاقبل عليه رسول الله ﷺ فقال: دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا و كان يوم عيد يلعب السودان بالدرب و الحراب فإذا ما سألت النبي ﷺ و إما قال: أتشتهين تنظرين قلت نعم فأقامنى وراءه خدى على خده و هو يقول دونكم يا بنى أرفدة حتى اذا مللت قال حسبك قلت نعم قال فاذبهي» پیامبر ﷺ بر من وارد شد در حالیکه دو دختر جوان نزد من مشغول به آواز خوانی بودند، و برایم آواز جنگ جویان بعاث را (که قلعه بود و در آن جنگ بین اوسم و خزرج سه سال پیش از هجرت واقع شده بود) میخوانند.^۱

رسول الله ﷺ به بستر رفتند و خوابیدند و صورت مبارک را بطرف دیگر برگردانیدند، در آن اثناء ابوبکر نیز وارد شد، و مرا از اینکار باز داشته گفت: آواز های شیطان آنهم در نزد رسول خدا ﷺ، پس تا حواسش بجای دیگر شد، من با اشاره چشم آندو معنیه را بیرون فرستادم.

و روز عیدی بود و در بیرون منزل کسانی مشغول لعب و بازی با وسائلی که مربوط به آن میشد بودند، پس یا من از پیامبر ﷺ خواستم یا آن بزرگوار بمن

^۱. بخاری ج ۲ ص ۲

فرمود: آیا دوست داری این منظره را نگاه کنی؟ گفتم بلی، پس مرا به پشت خود گرفت جوری که صورت من بر صورت پیامبر ﷺ بود و آنان را نیز تشویق میکرد، تا اینکه خسته شدم، فرمود: بس است عرض کردم بلی پس مرا پائین آورده فرمود برو.

این حدیث نیز گرچه در صحیح ترین کتب اهل سنت که صحیح بخاری باشد آمده است، و برادران ما این کتاب را فوق بحثهای رجالی و سندی میدانند، اما قبول آنچه در این روایت آمده است نا ممکن است.

رسول الله ﷺ صدای دختران نامحرم را آنهم در حالتی که معنیه هستند گوش بدهد و بعد هم ام المؤمنین را در حالیکه ممکن است دیده شوند به پشت خود بگیرد و

در فتح المنعم هم گفته است (دونکم ای الزموا لعكم) یعنی لعب و بازی تان را ادامه دهید، چنانکه (ارفله) نیز اجداد حبشی ها را می گفتند.

گرچه در روایت قبلی از ام المؤمنین نقل شد که کار آندو دختر آواز خوانی و غناء نبوده بلکه مثلا برای خوشحال کردن او آنروز در خانه او غناء کردن.

اما از گفتار ابن حجر در فتح الباری اینگونه استفاده میشود که آندو از معنیه های شناخته شده بوده اند ، و میگوید : اسم یکی از آندو حمامه بود ، و دومی را هم احتمال میدهد که زینب باشد.^۱

بهرحال اگر از اشکالات فوق نسبت بدو روایتی که نقل شد بگذریم، و مانند ابن اثیر در کتاب النهاية فی غریب الاثر روایت را تأویل کنیم و بگوئیم: این غناء، غناء معروف بین اهل لهو و لعب نبوده بلکه مثل آوازی بوده که عرب

برای سرعت گرفتن شتران میخوانندند، و بگوئیم: رسول الله ﷺ گرچه در خانه بوده ولی گوش نمیداده و حواسش را جای دیگری متتمرکز کرده بوده، این روایت نیز بهیچ عنوان دلالت بر حرمت تجلیل از دیگر مراسم نمی کند، چون رسول خدا ﷺ نفرمود که فقط تجلیل و جشن گرفتن در دو عید قربان و رمضان جایز است و در غیر این صورت جایز نیست.^۱

علاوه بر اینکه خود بازی کردن با درق و حراب که از وسایل لعب معمول بین مشرکین بوده، و بازی کردن با آن تشبیه با آنها را میرساند، نیز ممنوع نبوده است.

از همه اینها گذشته امروزه در بیشتر بلاد مسلمین عید اضحی و فطر بیشتر از یک روز است، مثلا در کشور ما افغانستان، سالیان بسیار طولانی است که عید را سه روز می‌گیرند، در حالیکه در روایات قبلی آمده بود که یک روز است، پس باید آقایانی که فتوا بحرمت بزرگداشت نوروز میدهند، فتوا دهنده که عید هم بیشتر از یک روز حرام و بدعت است.

اینها روایاتی بود که مورد استدلال کسانی که عید نوروز و جشن گرفتن در آن را حرام میدانند قرار گرفته است، و معلوم شد که از هیچ کدام این روایات استفاده حرمت نمی شود، بلکه اگر خیلی این آقایان تلاش کنند فقط می‌توانند فتوا به کراحت بدهنند و بس.

البته این آقایان به اجماع و اقوال صحابه و فتاوی عده ای از علمای خود، نیز ممکن است استدلال کنند یا قبل از استدلال کرده باشند، اما چون همه مسلمین بالاتفاق این نظر را قبول ندارند، اجماعی در کار نخواهد بود، و اقوال صحابه و

علماء نیز اجتهادات خود آنها است، و اجتهاد مجتهد برای خودش و مقلدینش حجیت دارد، نه برای همه مسلمانان.

گذشته از این در تاریخ آمده است که معاویه بن ابی سفیان در روز نوروز هدایای دیگران را قبول میکرد و این عید را گرامی میداشت.

ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب می‌گوید: «قال الزبیر: هو اول من اتخذ دیوان الخاتم و امر بهدايا النیروز و المهرجان» زبیر گفت: معاویه بن ابی سفیان اول کسی بود که دفتر و دیوانی که به خاتم معروف است، درست کرد و اول کسی بود که دستور داد، هدایای نوروز و مهرگان را برای او بیاورند.^۱

در تاریخ یعقوبی نیز آمده است که « و امرهم أن يحملوا اليه هدايا النیروز و المهرجان و كان يحمل اليه فى النیروز و غيره و فى المهرجان عشرة آلاف ألف » معاویه به عمل خود دستور داد که هدایای نوروز و مهرگان را برای او بفرستند، و فرستاده میشد برای او در نوروز و غیر آن و مهرگان ده هزار هزار.^۲

آیا آقایانی که قبول هدیه و هدیه دادن را در نوروز حرام و بدعت میدانند، می‌توانند بگویند که اولین بدعت گذار معاویه بن ابی سفیان است.

نا گفته نماند که تحريم کنندگان نوروز به بعضی از آیات قرآنکریم نیز استدلال کرده اند.

^۱. ج ۳ ص ۱۴۲۰

^۲. ج ۲ ص ۲۱۸

آیه اول: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كِرَاماً» بندگان خداوند کسانی هستند که شهادت دروغ نمی دهند و چون بر لغو بگذرند، با بزرگواری می گذرن.^۱

گفته شده: ابو العالیه، طاووس، ضحاک، ربيع بن انس و غیر ایشان (الزور) را به اعیاد مشرکین تفسیر کرده اند، و از ابن عباس نقل شده که گفت: «مراد از (الزور) اعیاد مشرکین است».

در جواب باید گفت: فخر رازی که از علمای بزرگ اهل سنت محسوب می گردد، و در تفسیر نیز ید طولائی دارد در ذیل آیه مبارکه چنین بیان کرده است: «احتمال می رود که (زور) شهادت به باطل باشد، و معنی آن این میشود که بندگان خدا شهادت باطل نمی دهند، و احتمال می رود که مراد، حضور در مواضع کذب باشد، و احتمال می رود که حضور در هرجایی باشد که امور نادرست و ناشایست در آنجا صورت می گیرد، و در این احتمال داخل میشود حضور در اعیاد مشرکین و مجتمع فساق، برای آنکه مخالطت با اهل شر و نگاه نمودن افعال آنها و حضور در مجتمع آنها، شرکت در معصیت محسوب می شود، زیرا حضور و نگاه کردن دلیل رضای به آن مجالس و مجتمع قلمداد می گردد، بلکه سبب وجود این مجتمع و تقویت آن می گردد، برای اینکه وقتی نظاره کنندگان زیاد شوند، کفار بیشتر تشویق می گردند، و ابن عباس گفته است: مراد از مجالس زور آن مجالسی است که در آن بخدا و رسولش دروغ نسبت داده شود، و محمد بن حنفیه گفته است: مراد از (زور) غناه می باشد، (بعد می گوید)

بدان که تمام این وجهه محتمل است که مراد از آیه باشد، اما استعمال (زور) در کذب و دروغ اکثر است.^۱

می بینید که امام فخر رازی اولاً قضیه را بعنوان یک احتمال آنهم در کنار احتمالات دیگر ذکر کرده است، نه به عنوان مراد قطعی، و سپس اینکه شامل اعياد مشرکین شود را احتمال ذکر کرده است.

ثانیاً از گفتار او استفاده می شود که اگر کفار در جائی مجلسی بگیرند، این آیه – احتمالاً – ما را از رفتن به آن مجلس نهی می کند، نه وقتی که تمام کسانی که در یک جائی جمع شده اند همه مسلمان باشند و یک نفر هم غیر مسلمان حضور نداشته باشد.

ثالثاً روایتی را هم که از ابن عباس نقل می کند، درست عکس روایتی است که در استدلال تحریم کنندگان نقل شده است.

رابعاً از همه مهمتر خود آقای رازی میگوید که از بین این احتمالات اینکه (زور) بمعنى کذب و دروغ باشد قوی تر است، چونکه در بیشتر موارد به همین معنی استعمال میگردد.

خامساً از ظاهر آیه مبارکه نیز شهادت دروغ استفاده میشود و بس.
سادساً مطالبی که از ابو عالیه و طاووس و غیره نقل شده است، نیز استنباط خود آنها است، نه اینکه تفسیر منزل از سماء باشد یا از رسول خدا^{علیه السلام} نقل شده باشد.

آل‌وسی بغدادی سلفی نیز که از اکابر مفسران است در تفسیر آیه فوق می‌گوید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الرُّورَ أَىٰ لَا يَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ الْكَاذِبَةَ كَمَا رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ

^۱. مفاتیح الغیب ج ۲۴ ص ۴۸۵

کرم اللہ تعالیٰ وجہه، والباقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فھو من الشہادۃ» از امیر المؤمنین علی و امام باقر ع روایت شده است که مراد از (وَالَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ) شهادت دادن از روی کذب و دروغ است.

و در ادامه میگوید: «جماعتی از مجاهد روایت کرده اند که مراد از (زور) غناء میباشد و این قول از محمد بن حنفیه نیز نقل شده است، و حسن ضمیمه کرده است به آن نیاچه و گریه بر باطل را، چنانکه از قاتا نقل شده است که مراد از آن کذب است، و از عکرمه نقل شده که مراد از آن یک نوع بازی بوده که در جاهلیت مرسوم بده است و از این عباس روایت شده که (زور) بتی در زمان جاهلیت بود که مشرکان هفت روز، دور آن بازی میکردند.

(بعد میگوید): و روایت شده که مراد اعیاد مشرکان است، و این قول از ضحاک نقل شده است، و باز از او نقل شده که مراد شرک است».

و در آخر میگوید: «فَكَانَهُ قَيْلٌ: لَا يَشْهُدُونَ مَجَالِسَ الْبَاطِلِ لَمَا فِي ذَلِكَ مِنِ الإِشَاعَرِ بِالرَّضَا بِهِ، وَأَيْضًا مِنْ حَامِ حَوْلِ الْحَمِيِّ يُوشِكُ أَنْ يَقْعُدْ فِيهِ» پس مثل اینکه گفته شده است حضور در مجالس باطل نداشته باشید، برای اینکه حضور شما اشعار دارد به رضایت شما، وکسی که دور چیزی بچرخد بالاخره در آن سقوط خواهد کرد^۱.

در این تفسیر هم میبینید که بهیچ عنوان مسئله حضور در اعیاد مشرکین، بعنوان مراد اصلی ذکر نشده بلکه به عنوان یک احتمال ضعیف مطرح شده است، این اولاً و ثانياً، این احتمال هم در صورتیست که مسلمانان در مجالسی

^۱. روح المعانی ج ۱۰ ص ۵۰

شرکت کنند که مشرکان و کفار، ایجاد کرده اند، پس بطور کامل از مورد بحث ما بیگانه است.

و چون آفایان در مقام استدلال به آیه مبارکه از تفسیر ابن کثیر دمشقی شاهد آورده اند، لذا ما عین عبارت ابن کثیر را از تفسیرش نقل و ترجمه می نماییم، تا دیده شود آفایان چه مقدار امانت در نقل را رعایت کرده اند.

ابن کثیر دمشقی در تفسیر می گوید: «لا يشهدون الزور قيل هو الشرك و عبادة الأصنام وقيل الكذب والفسق والكفر واللغو والباطل وقال محمد بن الحنفية هو اللغو والغناء وقال أبو العالية وطاوس وابن سيرين والضحاك والربيع بن أنس وغيرهم هو أعياد المشركين. وقال عمرو بن قيس هى مجالس السوء والخنا. وقال مالك عن الزهرى: شرب الخمر لا يحضرونه ولا يرغبون فيه كما جاء فى الحديث «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر» وقيل المراد بقوله تعالى (لا يشهدون الزور) أى شهادة الزور وهى الكذب متعمدا على غيره كما فى الصحيحين عن أبي بكرة قال: قال رسول الله ﷺ «ألا أنبئكم بأكبر الكبائر؟» (ثلاثا - قلنا بلى يا رسول الله قال) الشرك بالله وعقوق الوالدين «وكان متكتئا فجلس فقال» ألا وقول الزور ألا وشهادة الزور «فما زال يكررها حتى قلنا ليته سكت .والظهور من السياق أن المراد لا يشهدون الزور أى لا يحضرونها» مراد از (لا يشهدون الزور) گفته شده که شرك و عبادت اصنام است، و گفته شده کذب، فسق، کفر، لغو و باطل است، محمد بن حنفیه گفته: مراد لغو و غناء است، و ابوالعالیه، طاووس، ابن سیرین، ضحاک، ریبع بن انس و غیر ایشان گفته اند: مراد اعياد مشرکین میباشد، عمرو بن قيس گفته: مجالس سوء و معصیت است، و مالک از زهری نقل کرده که گفته: مجالس شرب خمر است که نباید مسلمانان حاضر شوند، و میل و رغبت هم نداشته باشند، چنانکه در

حدیث آمده است، «کسی که ایمان بخداؤند و روز قیامت دارد، باید بر سر سفره حاضر شود که در آن شراب وجود دارد» و گفته شده که مراد از کلام خداوند متعال (لا يشهدون الزور) شهادت زور است و آن دروغ گفتن عمدی نسبت به غیر می‌باشد، چنانکه در صحیحین از ابی بکر روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا أَبْئَثُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟» سه بار این جمله را تکرار فرمود – گفتیم چرا یا رسول الله، فرمود: شرک بخداؤند متعال و عقوق والدین، و در حالیکه آنحضرت تکیه کرده بود نشست و فرمود: هان گفتار کذب، هان شهادت کذب، و این جمله را پشت سرهم آنقدر تکرار کرد که گفتیم کاش خاموش شود «(بعد آقای ابن کثیر میگوید): ظاهر تر از سیاق آیه این است، که مراد نهی از دیدن (زور) کذب و باطل و نهی از حضور برای دیدن باشد.^۱

دیدید که آقای ابن کثیر هم همان محتملات را ذکر کرد، و از حدیثی که در استدلال آقایان به ابن عباس نسبت داده شده بود، هم اثری در این گفتار دیده نمی‌شود.

بهر حال از این آیه هم استفاده قطعی برای صدور حکم تحریم نسبت به بزرگداشت نوروز نمی‌شود، زیرا ظاهر آیه مبارکه با خیلی از احتمالاتی که داده شده است سازگاری ندارد.

بلکه حمل کردن آیه مبارکه به یکی از احتمالات (غیر از شهادت بر کذب) اجتهاد در مقابل نصی است که آقای ابن کثیر از دو کتاب صحیح بخاری و مسلم از رسول الله ﷺ نقل کرد، و در آن حدیث مصدق شهادت زور را پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ بیان نمود، چنانکه در صدر گفتار آلوسی بغدادی نیز حدیثی

از امیرالمؤمنین علی و امام باقر علیه السلام، همین مصدق یعنی شهادت کاذبه را معین میکند، نه چیزی دیگر.

آیه دوم: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبَعُهَا وَلَا تَتَّبَعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ سپس ترا در طریقه و روشی که از جانب خداوند است قرار دادیم، پس از همین طریقه پیروی کن و متابعت نکن از هوشهای کسانی که نمی دانند.^۱

به این آیه مبارکه استدلال کرده اند برای حکم تحریم به این بیان، که شکی نیست که همانندی با کفار از بارز ترین دلایل محبت و مودت آنها است. اگر ما فقط نفس آیه مبارکه را مورد دقت قرار دهیم، به این نتیجه میرسیم که دین سلیقه ای و ذوقی نیست که هر کسی مطابق با ذوق و سلیقه خود فتوای صادر کند و حلال خدا را حرام یا حرام او را حلال کند.

و یکی از مصادیق آیه همین مورد ما است که هیچ دلیلی بر منع وجود ندارد، و اگر شک در حرمت هم کنیم، اصل حلیت یا اباوه جاری میشود، چون این روایت مورد اتفاق فریقین است که «کل شئ مطلق حتی یرد النهی عنه» هر چیزی آزاد است تا اینکه نهی نسبت به آن بیاید، و در مورد مذکور نهی صریح نداریم. اما یکعده با اعمال سلیقه میخواهند بزور هم که شده تحریم کنند.

وانگهی در این آیه مبارکه اصلاً بحث از محبت کفار نیست، بلکه خداوند پیامبرش را از تبعیت هوشهای کسانی که نمی دانند منع میکند، و کسانی که نمی دانند و میخواهند همه چیز مطابق میل آنها باشد، تنها منحصر به کفار نیستند، بلکه شامل بعضی از مسلمین هم می شود.

از طرف دیگر: قرآن کریم ما را از دوستی با کافرانی نهی میکند که قصد شان ضربه زدن به اسلام و مسلمین است و دوستی با مطلق کفار را ممنوع نمیداند، بلکه از ما میخواهد با کفاری که قصد آسیب رساندن به اسلام و مسلمین را ندارند، دوستی نمائیم.

خداؤند متعال در قرآن کریم میفرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَيْنِيٌّ كَلِمَةٌ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنَّا نَعْبُدُ إِنَّا اللَّهُ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱ بگو: ای اهل کتاب بیائید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، توافق کنیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را بجای خدا پرستش نکنیم، هر وقت - از این دعوت - سر باز زدن، بگوئید: شاهد باشید که ما مسلمانیم.^۲

از این آیه بخوبی استفاده میشود که میتوان با غیر مسلمانانی که خدای یگانه را قبول دارند و جنگ با مسلمانها ندارند، نقطه اشتراکی پیدا کرد، و با توافق بر سر همان نقطه اشتراک، جبهه واحدی، علیه دشمنان خدا تشکیل داد.

آیه سوم: ﴿إِنَّمَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمییابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند.^۳

۱. آل عمران ۶۴

۲. المجادلة ۲۲

در این آیه مبارکه نیز مسلمانان از دوستی با دشمنان خدا نهی شده اند، یعنی با آنان روابط حسن نداشته باشید (همانکاری که الان متأسفانه اکثر سران کشور های اسلامی به آن مبتلا هستند) و هیچ بحثی از برگذاری مراسم نوروز و نهی از آن نیست، مگر اینکه آقایان بگویند که تجلیل از نوروز نشانه دوستی با کفار است، که این سخن نیز غلط است، برای آنکه صدها سال است که نوروز بین مسلمانان تجلیل میشود، و تعداد غیر مسلمانانی که از نوروز تجلیل میکنند نسبت به مسلمانان بسیار اندک است.

بنا بر این در این روز دوستی مسلمانان با مسلمانان است نه کفار.
ضمنا در بعضی از نوشته ها هم دیده میشود که به این قاعده فقهیه (اذا اجتمع الحال و الحرام غالب الحرام) یا (ما اجتمع الحال الحرام الا و قد غالب الحرام) یعنی وقتی حلال و حرام با هم مخلوط میشوند، جانب حرمت غلبه داده می شود بر حلیت.

این قاعده بر گرفته از بعضی روایاتی است که به همین مضمون وارد شده است، و بر فرض صحت آن روایات این قاعده نمی تواند عمومیت داشته باشد بلکه فقط مواردی را شامل میشود، که تشخیص حلال از حرام ممکن نباشد والا با قاعده (کل شئ لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه) هرچیزی که شک در حلیت یا حرمت آن کردی حلال است مگر اینکه حرام بعینه و مشخصا معلوم باشد، تعارض پیدا میکند.

آقای ابن حزم اندلسی در کتاب الاحکام می گوید: «ومن حرم المشتبه وأفتى بذلك وحكم به على الناس فقد زاد في الدين ما لم يأذن به الله تعالى، وخالف النبي صلى الله عليه وسلم واستدرك على ربه تعالى بعقله أشياء من الشريعة» هرگزی که امر

مشتبهی را حرام بداند و فتوا بحرمت بدهد، و حکم کند بر مردم، پس به تحقیق که در دین، زیاد کرده است چیزی را که خداوند به آن اذن نداده است، و مخالفت کرده است پیامبر ﷺ را، و با عقل ناقص خود خواسته است که چیزهای را در شریعت زیاد کند، که در دین نبوده است.^۱

پس قاعده اجتماع حلال و حرام و غلبه دادن جانب حرام، در جائی است که غیر از احتیاط چاره ای نباشد، مثل مواردی که انسان علم دارد اجمالاً به خمریت یکی از دو مایع، در این صورت است که باید جانب حرام را غلبه دهد و از هر دو مایع اجتناب نماید.

و اگر چنانچه این قاعده تعییم داده شود، دیگر مورد حلالی باقی نخواهد ماند، زیرا وقتی میخواهیم در بیرون از منزل غذا بخوریم، احتمال اینکه نجس باشد یا مخلوط به حرام باشد، یا دزدی باشد می‌رود، و اگر بخواهیم چیزی بخیریم باز احتمال حرمت بنحوی از انحصار وجود دارد.

پس چاره ای نداریم جز اینکه بگوئیم، هرجا امکان تفکیک حلال از حرام نبود، جانب حرمت بر جانب حلیت غلبه داده شود، و شکی نیست که در مراسم نوروز امکان تفکیک حلال از حرام وجود دارد.

در آخر نیز باید تذکر داده شود که اگر نوروز مثل کریسمس می‌بود که جشن گرفتن مسلمانان در آن تقویت بنیه کفر می‌شد، جا برای حکم به حرمت بود، ولکن همه میدانیم که در تجلیل از نوروز غلبه با مسلمانان است نه مجوسیان، بلکه نوروز مسلمانان بطور کلی با آنچه در بین مجوسیان بوده متفاوت است، و امروزه نیز در کشورهای اسلامی افغانستان، ایران، پاکستان، عراق، ترکیه،

تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و غیره تجلیل میشود، و بهیچ عنوان کفار در این امر اشتراکی با مسلمانان ندارند، پس وجهی برای تحریم هم وجود ندارد.

بلکه میشود گفت برگذاری مراسم نوروز، جهت شکر گذاری بدرگاه خداوند متعال است که زمستان سرد را تبدیل به بهار و طبیعت زیبا نموده است، و از این جهت میتوان نوروز را آیتی از آیات خداوند متعال دانست.

علاوه بر آنچه گفته شد، در افغانستان ما ده ها سال است که روز نوروز تجلیل میشود، و علمای بسیار بزرگی هم در بین مردم در هر زمانی بودند که علم، فضل و درایت آنها بر همگان روشن بود، ولی هیچ کدام حکم به تحریم ندادند، و این قضیه در این دو سه سال اخیر پیدا شده است، پس یا باید بگوئیم که پیشینیان چیزی بلد نبودند و فرق بین حلال و حرام را نمیدانستند، که یقیناً این گفته باطل است، یا اینکه بعضی از ملایانی که در این سالهای اخیر اینگونه تبلیغات را سر داده اند، خیلی سطحی به قضایا نگاه میکنند و دقت کافی یا حتی صلاحیت برای اصدار فتوا را ندارند، که مسلمان فرض دوم به واقع نزدیک تر است.

بنابر آنچه در این مختصر برشته تحریر در آمد، معلوم شد که هیچ دلیلی بر حرمت برگذاری مراسم نوروز نداریم و آنچه عنوان دلیل در بعضی از جزوای و نوشته ها آمده است، دلیلیت ندارد.

اشکال: ممکن است گفته شود، در هر صورت اینکار جواز شرعی ندارد، چون در زمان رسول خدا^{علیه السلام} برگذار نمی شده و بهمین جهت عنوان بدعت را بخود میگیرد، و هرچه بدعت شود حرام است.

جواب: بدعت دارای دو معنی است، یکی شرعی و دیگری لغوی، بدعت شرعی به امری گفته میشود که موجب کم یا زیاد کردن در دین شود، و اصل و اساسی هم در شریعت مقدسه نداشته باشد، مثل اینکه نماز صبح را شخصی عمدتاً بجای دو رکعت یا یک رکعت بخواند، اما بدعت لغوی بمعنی نو آوری است، و مسلم است که نو آوری خلاف شریعت نیست، مثل اختراعات و اکتسافاتی که صورت گرفته و استفاده ای که از آن می شود.

علاوه بر این، حکم به حلیت اینگونه مراسم از نبودن دلیل برای حرمت، بلکه از بودن دلیل برای حلیت مثل اصاله الاباحه و غیره اثبات می شود، پس برای حلیت آن اصلی در دین وجود دارد.

از طرف دیگر خیلی از امور مرسوم در زمان ما، در زمان رسول خدا^{علیه السلام} نبوده و حتی قرنها بعد از آن حضرت پیدا شده، مثل ورزش های معمول در زمان ما، چون فوتbal یا بقول عربها کره القدم و والیبال و غیره، ولی هیچ یک از علماء اسلام حکم به تحریم نداده اند، و اگر از حکم آن و دلیل حکم آن سؤال شود، میگویند: حلال است، چون دلیل بر حرمت نداریم.

و آخر دعوا ان الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرين و صحبه المنتخبین المنتجبین.

پاسخ به ۵۵ شبکه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين و صحبه المنتخبين المنتجبين.

اما بعد از طرف بعضی از معلمین محترم درس ثقافت اسلامی، تعداد ده سؤال پیرامون بعضی از مسائل عقیدتی و فقهی از شاگردان، سؤال شده بود که آن سؤالات برای بنده آورده شد تا جواب داده شود.

ما قبل از آنکه سؤالات را جواب دهیم، برای این معلم محترم و امثال ایشان محترمانه عرض می نمائیم، که اولاً: ثقافت اسلامی کتاب مخصوصی دارد که از طرف وزارت مربوطه چاپ شده، و در اختیار معلمان عزیز قرار داده شده است که مطابق آن تدریس نمایند، بنا براین طرح مسائل اختلافی از طرف معلمی که مثلاً مدتی در راستای اعتقادات خودش درس خوانده و مختصر اطلاعاتی در مسائل دینی دارد، کاری نادرست و غلط است، این معلمان عزیز اگر می خواهند مواردی را که برایشان مبهم یا مجھول است بدانند، بهتر آنست که به یکی از مراکز دینی شیعیان تشریف ببرند و با افرادی که در این زمینه تخصص دارند صحبت کنند، و الا صحبت کردن و بحث نمودن با افراد بی اطلاع یا کم اطلاع مشکلی را حل نمیکند بلکه بیشتر موجب تعصبات و سبب جدائی و تفرقه خواهد شد.

ثانیاً: ما این سؤالات ده گانه را جواب میدهیم و در مقابل از معلم محترم میخواهیم که به ده تا از سؤال های ما هم جواب بدھند، البته باشراحتی که عرض خواهیم کرد و چنانچه جواب ندادند و دوباره سؤال کردند، معنایش این

خواهد بود که کسی که نتواند از مذهب و اعتقادات خودش دفاع کند، حق اعتراض به مذهب و اعتقادات دیگران را نخواهد داشت.

ثالثاً: جواب باید مطابق قرآن کریم و سنت نبوی که مورد قبول طرف مقابل است داده شود، مثلاً ما برای جواب دادن به ده سؤالی که از طرف معلم محترم مطرح شده، با استناد به قرآن کریم و صحیحین و کتب معتبر اهل سنت جواب میدهیم، و در مقابل اگر معلم محترم خواستند به سؤالات ما پاسخ بدهند، باید با استناد به قرآنکریم و روایات معتبر در نزد ما شیعیان جواب داده شود.

قابل ذکر است که ما شیعیان معتقدیم که فقط قرآنکریم است که از اول تا آخر صحیح است و دیگر هیچ کتابی از اول تا آخر صحیح نیست، پس وجود روایتی در اصول و فروع کافی یا دیگر کتب اربعه یا ثمانیه یا نهج البلاغه و غیره دلیل بر صحیح بودن آن روایت نیست، بلکه هر روایتی جداگانه باید مورد بررسی سندی قرار بگیرد و معارضات و مخصوصات و مقیدات آن در نظر گرفته شود.

رابعاً: ایشان بعد از حمد و ثنای الهی گفته اند: «امید وارم که جواب از منابع اساسی (قرآن و حدیث حضرت محمد ﷺ باشد)».

عرض می نماییم، اگر گفته شود که در زمان خلیفه اول نوشتن و کتابت احادیث نبوی منع شد، و خلیفه نیز احادیثی را که قبل جمع کرده بود آتش زد چنانکه از او ذهبي و دیگران نقل کرده اند.

قالت عائشة جمع أبي الحديث عن رسول الله، وكانت خمسماة حديث فبات ليلته يتقلب كثيراً قالت فغمى فقلت أتتقلب لشكوى أو لشيء بلغك؟ فلما أصبح قال أى بنية هلمى الأحاديث التي عندك فجئت بها فدعا بnar فحرقها.^۱

^۱. تذكرة الحفاظ، ذهبي، ج ۱، ص ۵ و علوم الحديث، دكتور صبحي صالح، ص ۳۰

ام المؤمنین عائشه می‌گوید: پدرم پنجمصد (۵۰۰) حدیث از احادیث رسول خدا را پیش خود جمع کرده بود (و نزد من گذاشته بود)، شب که می‌خواست بخوابد به خود می‌پیچید، عایشه در ادامه می‌گوید: به پدرم گفتم: آیا مشکلی داری و یا اینکه خبری به تو رسیده است که اینگونه به خود می‌پیچی؟ وقتی صبح فرا رسید به من گفت دخترم: احادیث رسول خدا را که در نزد توست بیاور، من هم احادیث را برایش آوردم، در این هنگام آتشی خواست و همه احادیث رسول خدا را به آتش کشید...

و پس از خلافت اعلام کرد که کسی حق نقل حدیث را ندارد، چنانکه ذہبی در کتاب تذكرة الحفاظ (ج ۱ ص ۳۲) نقل میکند که خلیفه اول مردم را بعد از وفات رسول الله ﷺ جمع کرد و به آنان گفت: شما احادیثی از پیامبر نقل میکنید که در آن اختلاف دارید و بعد از شما این اختلاف شدت بیشتری خواهد گرفت، پس بعد از این حق ندارید از آنحضرت چیزی نقل کنید و اگر از شما مطلبی سوال شد بگوئید: کتاب خدا بین ما موجود است، حلال آنرا حلال و حرامش را حرام بدانید.

در زمان خلیفه دوم و سوم بلکه تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه پیدا کرد که حدوداً نود سال میشود

حال اگر گفته شود که بسیاری از صحابه در طول این مدت از دنیا رفته‌اند و تعدادی هم که زنده مانده بودند در اثر عدم نقل حدیث و کهولت سن فراموش کار شده بودند، و احادیثی را فراموش کرده بودند یا قسمتی از حدیث از یاد شان رفته بود، یا اینکه نقل به معنی کردن، که مسلمان با الفاظ اصلی احادیث

تفاوت زیادی پیدا کرده بود، و خلاصه که احادیث زیادی از دست رفت، شما چه جوابی خواهید داشت؟

در عین حال ما طبق شرطی که در اول ذکر کردیم سؤالات ایشان را طبق مبانی اهل سنت پاسخ خواهیم داد و از روایات صحیحین و احادیث معتبره در دیگر کتب معتبره اهل سنت استفاده خواهیم کرد، و متقابلاً درخواست ما هم از ایشان این است که جواب سؤالات ما را طبق مبانی اهل تشیع و با استناد به احادیث معتبره و مورد قبول شیعیان جواب دهنند.

در ضمن اشاره به این نکته نیز لازم است که برادران اهل سنت فکر می‌کنند، تنها احادیث رسول الله ﷺ از طریق ایشان نقل شده است و بس و فکر می‌کنند که شیعیان هم باید به همان احادیث عمل کنند، در حالیکه شیعیان نیز برای خودشان کتب حدیث و تفسیر دارند که از طرق اهلیت ﷺ نقل شده است، و اگر بگویند: ما آن احادیث را قبول نداریم چون برای ما ثابت نشده است، می‌گوئیم: ما هم احادیث بخاری و مسلم و غیرهما را قبول نداریم چون برای ما ثابت نشده است.

و اینک می‌پردازیم به جواب از سؤالات دهگانه این معلم محترم.

سؤال ۱: خداوند(ج) نماز را در اوقات معین فرض گردانیده است، و در احادیث ذکر شده که پیغمبر ﷺ نماز را در اول وقت (۵) وقت و در اوقات مشترک آن (۳) وقت خوانده است. آیا نماز دیگر بعد از نماز ظهر روا میباشد؟

جواب: اوقات نماز بصورت پنج وقت معین و مشخص در قرآنکریم نیامده است، بلکه فقط در قرآن خداوند متعال میفرماید: **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**

کِتاباً مَوْقُوتًا^۱ «بدرستی که نماز برای مؤمنان در اوقات معین مقرر شده است»، و باز میفرماید: **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسْقِ اللَّيلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۲** «نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب بربا دار و (نیز) نماز صبح را زیرا نماز صبح همیشه (مقرن با) حضور (فرشتگان) است». آیه اول فقط تصریح دارد به اینکه نماز دارای اوقات معین است، و از آیه دوم استفاده میشود که از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب وقت چهار نماز است و نماز پنجم که نماز صبح باشد وقت آن طلوع فجر صادق میباشد. از این دو آیه اوقات پنجگانه استفاده نمیشود بلکه این دو آیه فقط نفس وقت را بیان میکند و بس.

بنا براین باید بسراغ روایات رفت و دید آیا در روایات و سنت نبوی ﷺ چیزی که دلالت کند بر اینکه واجب است حتما نمازها در پنج وقت همانطوریکه اهل سنت میخوانند، خوانده شود یا اینکه میشود و جایز است که جمع بین صلاتین کرد و ظهر و عصر را، و مغرب و عشاء را با هم خواند.

بخاری در صحیح (ج ۱ ص ۱۳۷) از ام المؤمنین عائشه نقل میکند که: کان النبی ﷺ يصلى صلاة العصر والشمس طالعة في حجرتى لم يظهر الفئ بعد «رسول الله ﷺ در حالی نماز عصر میخوانند که آفتاب بر حجره من میتابید و هنوز سایه آشکار نشده بود».

^۱. النساء: ۱۰۳

^۲. الإسراء: ۷۸

از این حدیث بروشنبی استفاده میشود که آنحضرت بعد از نماز ظهر فورا نماز عصر را اقامه میکردند و جمله (لم يظهر الفئ بعد) بخوبی این مطلب را بیان میکند، زیرا وقتی آفتاب در وسط آسمان قرار گیرد، سایه شاخص یا بطور کلی از بین میرود یا بسیار کوتاه میگردد، تا وقتی که از دائره نصف النهار بطرف مغرب میل نماید و هرچه به طرف مغرب برود سایه شاخص نیز طول بیشتری پیدا میکند، ام المؤمنین میگوید: در آن لحظه که آنحضرت نماز عصر را بجا می آورد هنوز سایه ظاهر نشده بود یعنی آفتاب هنوز در وسط آسمان بود، در حالیکه وقتی برادران اهل سنت نماز عصر را میخوانند، سایه بسیار طولانی است و آفتاب بطرف مغرب سیر نموده است.

باز در صحیح بخاری (ج ۱ ص ۱۳۸ باب وقت العصر) از ابو امامه نقل شده است که گفت: صلينا مع عمر بن عبد العزيز الظهر ثم خرجنا حتى دخلنا على انس بن مالك فوجدناه يصلى العصر فقلت يا عم ما هذه الصلاة التي صليت قال العصر و هذه صلاة رسول الله ﷺ التي كنا نصلى معه «با عمر بن عبد العزيز نماز ظهر را خوانديم و از نزد او خارج شديم تا اينكه داخل شديم بر انس بن مالك، پس او را ديديم که نماز میخواند، به او گفتم ای عموما این چه نمازیست که میخوانی! گفت نماز عصر است و نمازی که با رسول الله ﷺ میخوانديم اين گونه بود» معلوم میشود که انس بن مالک بعد از نماز ظهر، نماز عصر شروع کرده بود که موجب تعجب امامه شده است، و انس که خادم رسول الله ﷺ بود، به او توضیح میدهد که تعجب نکن زیرا ما در زمان رسول خدا ﷺ و با آن حضرت اینگونه نماز میخوانديم.

در صحیح مسلم بشرح نووی (ج ۵ ص ۱۲۳ باب استحباب التبکیر بالعصر) از علاء بن عبدالرحمن نقل شده است که: إنه دخل على أنس بن مالك في داره بالبصرة حين انصرف من الظهر و داره بجنب المسجد فلما دخلنا عليه قال أصلحتم العصر فقلنا له إنما إنصرفنا الساعة من الظهر قال فصلوا العصر فقمنا فصلينا فلما انصرفنا قال سمعت رسول الله ﷺ تلک صلاة المنافق يجلس يرقب الشمس حتى اذا كانت بين قرنى الشيطان قام فنفرها اربعا لا يذكر الله فيها الا قليلا «علاه میگوید که بر انس بن مالک وارد شدم بعد از خواندن نماز ظهر در مسجد و خانه او هم کنار مسجد بود، وقتی بر او وارد شدیم، گفت: آیا نماز عصر را خوانده اید؟ گفته: ما الان ظهر را بجا آوردیم، گفت: بر خیزید و نماز عصر را بخوانید (از این جمله معلوم می شود که انس قبل از ورود آنها نماز عصرش را خوانده بوده است) پس بر خاستیم و نماز عصر را بجا آوردیم پس بعد از اتمام نماز عصر انس گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: آن نماز (یعنی نمازی که با فاصله دو سه ساعت با ظهر خوانده می شود) نماز منافق است، که می نشینند و مراقب آفتاب است تا بین دوشاخ شیطان قرار بگیرد، آنگاه بلند میشود و مانند نوک زدن پرنده بر زمین چهار بار نوک می زند و خدا را یاد نمی کند مگر بسیار کم».

خوب این روایت میگوید که علاء و کسان دیگری که با او بودند پس از خواندن نماز ظهر در جماعت و وارد شدن بخانه انس بن مالک که در کنار مسجد بود به امر او فورا نماز عصر را اقامه کردند، و این یعنی اینکه تأخیر نماز عصر بعد از ظهر جایز نیست.

البته نووى و دیگران مطالبی در شرح این حدیث و حدیث قبلی گفته اند مثل اینکه عمر بن عبد العزیز عادت داشته نماز ظهر را اول وقت نمی خوانده است و ...، ولکن ما با متن حدیث کار داریم نه با استنباط نووى و غیر او.

و در صفحه (۱۲۲) از انس بن مالک نقل میکند که گفت: کنا نصلی العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فيأتיהם و الشمس مرتفعة «ما با پیامبر ﷺ ظهر را بجا می آوردیم، بعد رونده ای بسوی قباء حرکت میکرد و وقتی آنجا میرسید که هنوز آفتاب بلند بود (در وسط آسمان قرار داشت)».

اگر دقت شود و فاصله بین مسجد النبی ﷺ و قباء در نظر گرفته شود، آنهم با وسایط آنروز مثل اسپ و شتر، نتیجه گرفته میشود که رسول خدا ﷺ خیلی زودتر از آنچه امروز بین برادران اهل سنت رسم است نماز عصر را بجا می آوردند.

و در (ج ۵ ص ۲۱۵) از ابن عباس نقل میکند: صلی رسول الله ﷺ الظهر و العصر جمیعا و المغرب و العشاء جمیعا فی غیر خوف و لا سفر «پیامبر ﷺ جمع میکرد بین ظهر عصر و جمع میکرد بین مغرب و عشاء در حالیکه نه خوفی بود و نه در سفر بودند».

و باز از ابن عباس نقل میکند: صلی رسول الله ﷺ الظهر و العصر جمیعا بالمدینة فی غیر خوف و لا سفر، قال ابو الزبیر: فسألت سعیدا لم فعل ذلك فقال: سالت ابن عباس كما سألتني فقال: اراد أن لا يحرج احدا من امته «پیامبر ﷺ جمع کرد بین ظهر و عصر در مدینه در حالیکه نه خوفی بود و نه در سفر بودند، ابو الزبیر گفت: از سعید پرسیدم چرا اینکار را کرد؟ سعید گفت: همین سؤال را من از ابن عباس پرسیدم و او گفت: رسول الله ﷺ میخواست که امتش دچار مشکل و سختی نشوند.

که این دو روایت بطور واضح و روشن بیان میکند که خود آنحضرت بدون هیچ عذر و مشکلی، نماز ها را بطور جمع اداء نموده تا امت فکر نکنند که جدا جدا خواندن آن فرض یا واجب است بلکه میتوانند بین صلاتین ظهر و عصر و مغرب و عشاء جمع نمایند، تا راحت تر باشند.

البته این روایات را برای جناب معلم محترم آوردم والا در روایاتی که از طریق اهلیت ﷺ بما رسیده است، این چنین روایت شده است که اذا زالت الشمس فقد دخل الوقтан الا ان هذه قبل هذه «وقتی که زوال میشود هردو وقت داخل شده است، مگر اینکه ظهر باید قبل از عصر اقامه شود و عین همین مطلب در رابطه با مغرب و عشاء هم آمده است، که ایشان میتوانند به کتاب وسایل الشیعه، کتاب الصلاة، باب مواقيت الصلاة مراجعه فرمایند.

سؤال ۲: مفهوم چهارده معصوم چیست؟ در حالیکه حتی پیغمبران هم مرتكب اشتباه شده اند؟ به کدام دلیل مشخص این چهارده نفر معصوم است؟ دین اسلام دین فامیلی و قبیله‌یی نیست؟ آیا در میان هزاران اصحابی کسی دیگری معصوم نیست؟

جواب: معلوم میشود که جناب معلم محترم دیدگاه شیعیان را در مورد انبیای عظام الهی ﷺ نمیدانسته که فکر کرده شیعیان فقط چهارده نفر را معصوم میدانند و بس و نوشته که حتی انبیاء ﷺ هم مرتكب اشتباه شده اند.

جناب معلم عزیز از دیدگاه شیعه تمام انبیای الهی ﷺ معصومند و حضرت مریم علیها السلام هم معصوم است، و اینکه چهارده معصوم شنیده اید، یعنی در اسلام که این چهارده نفر از رسول خدا علیهم السلام آغاز میشود و به حضرت مهدی علیه السلام ختم میگردد.

به این ترتیب که رسول الله ﷺ و علیؑ و فاطمه زهراءؑ و حسنینؑ و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق و امام موسی کاظم و امام رضا و امام هادی و امام جواد و امام عسکری و امام مهدیؑ.

ضمنا سؤال فوق در واقع چند سؤال است نه یک سؤال که بحول و قوه الهی به همه آن جواب خواهیم داد.

اما دلیل ما بر عصمت انبیاءؑ و چهارده معصوم از قرآن و روایات گرفته شده است.

اول: عصمت انبیاءؑ

شیعیان، انبیاءؑ را از هرگونه گناه و خطأ و سهو و نسيان (معصوم) می‌دانند و از نظر آنان، این عصمت فقط منحصر به زمان نبوت نبوده، بلکه از بدرو تولد تا روزی که از دنیا می‌رونند، این عصمت از گناه و خطأ در آنان وجود دارد.

اما اهل سنت، قبل از بعثت قائل به عصمت انبیا نبوده، بلکه حتی ارتکاب کبایر را نیز برای آنان ممتنع نمی‌دانند و بعد از بعثت تنها در ناحیه کذب و کفر قائل به عصمت انبیا هستند، اما از خطأ و اشتباه و گناه هرگز آنان را مصوئن نمی‌دانند.

قبل از استدلال برای اثبات عصمت در انبیا لازم است اول (عصمت) را معنا کنیم.

(عصمت) در لغت به معنای قوه ای است نگهدارنده که مانع صدور گناه و خطأ و اشتباه می‌شود و انبیای عظام الهی با داشتن این قوه است که می‌توانند خودشان را از قبایح و اشتباهات محفوظ نگه دارند، ضمناً باید دانست که این قوه اکتسابی نیست بلکه لطفی است از ناحیه خداوند متعال در حق پیامبران،

بدون آنکه از آنان سلب اختیار شده و مجبور به ترک گناه باشند. برای اثبات عصمت در انبیا به دو طریق می‌شود استدلال نمود:

۱- استدلال به آیات قرآن کریم.

این آیات هم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول: دسته‌ای که دال بر عصمت عموم انبیا ﷺ هستند.

دوم: دسته‌ای که دال بر عصمت پیامبر خاتم ﷺ می‌باشند.

اما دسته اول؛ پس می‌توان به آیات چندی استدلال کرد:

الف - **﴿أَوَلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمْ أَفْتَدِهُ...﴾**: «انبیا کسانی هستند که خداوند آنان راهدایت نموده است، پس به هدایت (روش و طریقه) آنها اقتدا کن».¹

بنابر مفاد این آیه، تمام انبیای عظام، مشمول هدایت پروردگار شده اند و طبق نص قرآن کریم: **﴿وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٌ...﴾**: «کسی را که خداوند هدایت کند، دیگر گمراهی و گمراه کننده ای ندارد»² در انبیا ضلال و گمراهی وجود نخواهد داشت و چون هر معصیتی ضلال و گمراهی است که با اضلal شیطان موجود می‌شود، حتی خطا و اشتباه نیز از شیطان است، ولی انبیاء ضلال و مضل ندارند، لذا معصیتی و اشتباهی را نیز مرتکب نمی‌شوند.

ب- **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَعَّمَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾**: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم ، مگر اینکه به اذن و اراده خداوند از جانب مردم اطاعت شود»³

¹. الأنعام ۹۰

². الزمر ۳۷

³. النساء: ۶۴

پس هدف از ارسال رسال اطاعت مردم از آنهاست، و این مطلب بالملازمه ثابت می کند که خدای متعال اطاعت از انبیا و رسال را به طور مطلق اراده کرده است؛ یعنی هم باید قول و گفتار آنان و هم باید فعل و کردار آنان مورد اطاعت واقع شود؛ زیرا هر دو مورد از وسایل متدالله برای تبلیغ به حساب می آید. و این اطلاق حتی شامل مواردی که انبیا اشتباه هم می کنند، می شود و باید ملتزم شویم که در آن موارد هم اراده خداوند، اطاعت از انبیاست، در حالی که موارد اشتباه و خطای آنان در فهم وحی یا تبلیغ، بر خلاف چیزی است که خداوند نازل فرموده است و هر چه بر خلاف (ما انزل اللہ) باشد، باطل است و خداوند باطل را اراده نفرموده است. همچنین اگر از پیامبران ﷺ معصیتی صادر شود چه فعلی و چه قولی، باید طبق آیه مبارکه، اراده خداوند متعال به آن تعلق گرفته باشد، در حالی که معصیت مبغوض خداوند و منهی عنه است و امر منهی و مبغوض، متعلق اراده پروردگار واقع نخواهد شد.

ج - **﴿رَسُّلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرَّسُّلِ﴾** «(فرستادیم) رسولانی را که بشارت دهنده و ترساننده هستند تا اینکه مردم را بر خدا حجتی بعد از ارسال رسال نباشد، (تا به سبب آن حجت ، معذور محسوب شوند، در گناهانی که مرتكب آن شده اند)».^۱

ظاهر آیه مبارکه می رساند که غرض خدای متعال از ارسال رسال، قطع عذر مردم است، در آنچه خدا را مخالفت و معصیت نموده اند و اینکه قاطع عذر فقط انبیا ﷺ هستند و بس، و معلوم است که وقتی عذر مردم قطع و حجت آنان باطل می شود که در خود انبیا چیزی که مخالف رضا و خواست خداوند

باشد، از فعل و قول تحقق نپذیرد و خطا و معصیتی از آنان صادر نشود؛ زیرا در غیر این صورت، مردم در برابر خداوند احتجاج می کنند و می گویند اولاً: ما تنها معصیت تو را مرتکب نشده ایم، بلکه پیامبران تو نیز گناه کرده اند و ما هم به جهت اطاعت از آنان مرتکب گناه شدیم؛ ثانیاً: اگر از ما خلافی سرزده است، به جهت خطایی است که از رسول و پیامبر در فهم وحی و تبلیغ صادر شده است، پس ما معدور و بی تقصیر هستیم.

و اما دسته دوم؛ یعنی عصمت خصوص پیامبر اسلام ﷺ، پس به چند آیه از آیات قرآن کریم استدلال می کنیم:

الف- «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ «پیامبر ﷺ و آله برای شما الگو و نمونه خوبی است».^۱

الگو و نمونه بودن وقتی برای پیامبر صادق است که از او خلافی و خطایی سر نزند تا دیگران به او اقتدا نمایند؛ زیرا اگر با دیگر مؤمنان تفاوتی نداشته باشد، اسوه حسنہ بودن چه معنا خواهد داشت.

و این الگو بودن در تمام مسائلی که مربوط به زندگی مادی و معنوی میشود محقق است، یعنی پیامبر ﷺ فقط در امور دینی الگو نیست، بلکه در امور دنیائی نیز الگو است، زیرا آیه مبارکه مقید به امور دینی و معنوی نشده است.

ب- «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ «ای پیامبر! ما تو را نفرستادیم مگر رحمت برای عالمیان».^۲

^۱. الأحزاب: ۲۱

^۲. الأنبياء: ۱۰۷

علوم است که پیامبر ﷺ وقتی رحمت است که قولًا و فعلًا مردم را به سوی خداوند دعوت کند، پس اگر قول و فعل او با هم تفاوت داشته باشد یا اینکه خطای از او در فهم وحی یا تبليغ آن سربزند، نه تنها رحمت نبوده، بلکه مایه عذاب نیز خواهد بود؛ زیرا در صورت صدور معصیت از او، دیگران به گفتارش ترتیب اثر نداده و دنبال معصیت رفته، در نتیجه گرفتار عذاب خواهند شد. و در صورت صدور خطا از پیامبر، چه در فهم و درک وحی و چه در تبليغ و بيان احکام، و چه در عمل کرد او نسبت به امور زندگی، چون حقیقت را به مردم نرسانیده و امت به خاطر اشتباه او، راه خلاف رفته اند، چه بسیار مصالح را که از دست داده و به چه مفاسدی که گرفتار شده اند و اینها همه عذابند نه رحمت.

ج - **﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُ الْكَافِرِينَ﴾**؛ «ای پیامبر! به مردم بگو: از خدا و رسول او اطاعت کنید، پس اگر نپذیرفته و مخالفت کردید،^۱ به درستی که خداوند کافران را دوست نمی دارد».

خداوند متعال در این آیه به طور مطلق دستور اطاعت از پیامبر ﷺ را می دهد و حتی کسانی را که از او اطاعت نکنند، (کافر) خوانده و مبغوض می داند.

اگر پیامبر ﷺ معصوم نباشد و صدور معصیت از او ممکن باشد، چنانچه معصیتی از او سربزند، باز طبق دستور آیه فوق بر مسلمین واجب است که او را اطاعت نمایند و معصیتی را که او انجام داده، مرتکب شوند، یا اگر به خطا چیزی گفت، واجب است بر مسلمانان که آن خطا را به عنوان حکمی از احکام دین تلقی نموده و مورد عمل قرار دهند؛ چون در غیر این صورت، مسئله اطاعت منتفی

^۱. آل عمران: ۳۲

خواهد بود. در حالی که بالو جدان می دانیم که اطاعت هیچ کس در معصیت و خطای واجب نبوده، بلکه حرام است، حتی اگر عاصی و خطا کننده پیامبر باشد. پس معلوم می شود پیامبر ﷺ از گناه و خطای معصوم است که خداوند متعال مارا امر به اطاعت مطلق از او می کند.

اضافه بر آنچه گفته شد، خداوند اطاعت پیامبر را قرین اطاعت خود قرار داده همچنان که اطاعت از خود را واجب می داند، اطاعت پیامبر را نیز واجب می داند و چون اطاعت خداوند به طور مطلق واجب است، پس باید پیامبر ﷺ نیز از گناه و اشتباه مصون باشد تا اطاعت او نیز به طور مطلق واجب شود.

د - «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ...»؛ «ای پیامبر! به مردم بگو: اگر شما خداوند را دوست دارید، از من که پیامبر او هستم، اطاعت کنید تا خداوند (نیز) شما را دوست داشته باشد». ^۱

متابع پیامبر ﷺ که شرط برقراری دوستی بین خدا و عبد است نیز در آیه فوق مطلق ذکر شده است؛ یعنی حتی اگر پیامبر ﷺ شما را عمداً یا سهوآ بر خلاف آنچه به او نازل شده است، دعوت نمود بر شما واجب است که او را متبع نموده و دنبالش راه بیفتید، یا اگر به خطای مطلبی را از شما خواست که انجام دهید، باید اطاعت کنی.

در حالی که ارتکاب اموری که مورد اراده و خواست خداوند متعال نیست، نه تنها موجب دوستی و برقراری رابطه بین انسان و خداوند نخواهد شد بلکه موجب دوری و جدایی عبد نیز از خداوند می گردد.

^۱. آل عمران: ۳۱

ه- «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّهُوا»؛ «هر چه رسول (از جانب خدا) برای شما آورده است، بپذیرید و از هر چه او شما را نهی می کند، پرهیز نمایید».^۱

یعنی امر و نهی او به طور مطلق باید پذیرفته شود، اعم از آنکه مطابق با واقع باشد یا از روی گناه و خطأ، شما را به چیزی امر یا از چیزی نهی کند. زیرا در آیه قيدي ذكر نشده است، و چون به طور قطع و یقین می دانیم که این اطلاق مورد خواست و اراده خداوند نیست، چاره ای نداریم جز اینکه قائل به عصمت پیامبر ﷺ شویم و بگوییم: هر چه او از طرف خداوند متعال برای ما آورده است، صد درصد همان است که خداوند به او ابلاغ فرموده است و هیچ کم و زیادی عمداً یا سهوأ در آن صورت نگرفته است.

۲- استدلال بر عصمت انبیا به دلیل عقل که عبارت است از:
اگر پیامبران اهل عصیان یا جایز الخطأ بودند، لازم می آمد که گفته های آنان صد درصد مورد قبول واقع نشود. زیرا هرچه از احکام و قوانین را بیان کنند، احتمال اینکه در بیان حکمی یا قانونی خطأ کرده باشند هست، و این احتمال مانع قبول احکام صادره از ناحیه آنان شده و فایده بعثت متفقی خواهد شد.
بنا به دلایل گفته شده واجب است پیامبر به تمام کمالات نفسانیه و فضایل انسانیه متصف و از همه عیبها و نواقص و حتی امراضی که موجب تنفر مردم می شود مبرأ باشد. بلکه دارای سوء سابقه نبوده و پدر و مادر وی متصف به صفات رذیله نباشند؛ چون در غیر این صورت در قلبها جا پیدا نکرده و مردم او

را پست و حقیر می شمارند، و به همین جهت برای اقوال و اعمال او نیز ارج و ارزشی قائل نمی شوند.

ممکن است اشکال شود- حتی از ناحیه قائلین به عصمت- که همان طوری که گذشت عصمت قوه ای است که خداوند متعال به انبیا عطا می کند و آنان به سبب داشتن این قوه است که خودشان را از گناه و حتی خطأ حفظ می کنند و خداوند این قوه را به هر کسی عطا کند می تواند خودش را از گناه و خطأ حفظ نماید، پس از این جهت مزیتی برای پیامبران نسبت به سایر مردم نخواهد بود. جوابی که از این اشکال می شود داد این است که باید دید چرا خداوند، این قوه را به انبیا عطا نموده است نه به انسانهای دیگر؟

مسلماً انبیا به سبب لیاقتی که دارند، این قابلیت را پیدا کرده اند که مستغیض به این فیض عظیم الهی شوند، چون هر قدر عنصر وجودی و فطرت آدمی پاکتر و بی آلایش تر باشد، به همان اندازه به درگاه خداوند مقرّب تر و از الطاف او بهره مند خواهد شد: **﴿هَذِهِ لِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾**؛ «این فضل خداست که به هر کس بخواهد (وشایسته بداند) می بخشد». ^۱

و انگهی، اگر با داشتن مقام عصمت امتیازی برای پیامبر نباشد، با داشتن مقام نبوت هم امتیازی نسبت به دیگران نخواهد داشت؛ زیرا خداوند به هر کسی که این مقام را عطا کند، می تواند پیامبر و نبی باشد، پس باید از این جهت هم برای آنان فضیلتی نباشد در حالی که هست ، علت این برتری و فضیلت در همان کلام اول است که چون آنان دارای لیاقتی بودند که در اثر آن قابلیت پیدا کردند که خداوند آنان را به عنوان پیامبر خود برگزیند و این خود بالاترین

^۱. المائدۃ: ۵۴

فضیلت است، پس در باره عصمت هم می‌گوییم که بالاترین فضیلت است که داده نخواهد شد، مگر به کسی که متخلق به اخلاق انسانی و دارای نفس پاک و روح متعالی باشد.

ضمناً قوه عصمت هیچ وقت از انبیا و دیگر معصومین سلب اختیار نمی‌کند، چرا که در اثر این قوه، معصومین (علم نام) به حقایق اشیا و عواقب امور پیدا می‌کنند، پس اگر گناه نمی‌کنند، نه بدان جهت است که آزاد در انجام گناه نیستند، بلکه علم آنها به آثار شوم گناه موجب می‌شود تا با اختیار خودشان، به سوی گناه نروند، نظیر انسانی که از آتش دوری می‌کند چون می‌داند که آتش می‌سوزاند و در عین حال در این دوری هیچ گونه جبری در کار نیست.

اگر گفته شود که اهل سنت معتقدند که پیامبران ﷺ در امر تبلیغ دچار خطأ و معصیت نمی‌شوند، یعنی در این حدود معصوم اند، اما در امور دیگر جایز الخطأ می‌باشند.

می‌گوئیم: وقتی یک نفر یکبار اشتباه کرد یعنی اینکه مصون از اشتباه نیست، آنوقت هرچه بگوید و هرچه بخواهد، در آن احتمال خطأ می‌رود و موجب تردید و دودلی در قبول آن می‌شود.

اگر گفته شود: در قرآنکریم آیاتی وجود دارد که دلالت حتی بر صدور گناه از انبیاء ﷺ می‌کند تا چه رسد به خطأ، مثل آنچه در رابطه با حضرت آدم ﷺ نازل شده است.

می‌گوئیم: شیعیان چون انبیاء ﷺ را از گناه و خطأ معصوم می‌دانند، به هیچ عنوان قائل به صدور گناه یا خطایی از آنان نخواهند شد چه قبل از نبوت و چه بعد از آن، و در رابطه با آیاتی که اشاره شد، می‌گویند: اولاً: حضرت آدم ﷺ خدا را در

بهشت نافرمانی کرده، نه در زمین و قبل از هبوط آدم ﷺ تکلیفی وجود نداشت تا گفته شود آن حضرت مرتکب معصیت شده است.

ثانیاً: نهی وارد در رابطه با (اکل شجره)، نهی تنزیه بوده، شیوه نهی از مکروهات که اگر کسی مرتکب آن نهی شود، به هیچ وجه گناهکار محسوب نخواهد شد.

ثالثاً: ارتکاب (منهی عنہ) تنزیه یا به تعبیر دیگر انجام مکروهات، با اینکه موجب معصیت نمی‌شود و عقابی به دنبال نخواهد داشت، اما سبب ایجاد نقص در فاعل شده او را از مقامی که دارد تنزل می‌دهد، برای جبران آن نقص لازم است انسانی که مرتکب مکروه شده، توبه کند؛ زیرا توبه فقط برای اظهار ندامت از معصیت نیست، بلکه هر چیزی که موجب انحطاط و نقص مقام انسان شود، چه معصیت باشد یا نباشد، جبران آن منوط به توبه است.

رابعاً: طبق نصوص قرآن کریم و روایات وارد از سید مرسلین علیه السلام انسان تائب بعد از توبه مثل کسی است که هرگز گناه نکرده است، پس باید بعد از توبه برگردد سرجای اولش و آنچه را که به سبب معصیت از دست داده، دوباره در اثر توبه به دست بیاورد، در حالی که شما می‌بینید آدم ﷺ بعد از توبه به بهشت برگردانیده نمی‌شود و با اینکه خداوند می‌فرماید: «... قَاتَابَ عَلَيْهِ...»؛ خدا توبه آدم ﷺ را پذیرفت، او در زمین باقی ماند.

معلوم می‌شود این توبه از معصیت نبوده، بلکه (ترک اولی) بوده یا به تعبیر ساده‌تر، مکروهی از او سرزده بوده و لذا دست به سوی خداوند برداشته و از صدور آن مکروه عذرخواهی نموده است.

خامساً: انبیای عظام ﷺ چون از دیگر مردم به خداوند نزدیکترند، لذا کارهای خیلی جزئی آنان نیز بزرگ حساب می شود، لذا گفته اند: «حسنات الابرار سیئات المقربین؛ خیلی از کارهای نیک خوبان برای مقربین درگاه خداوند گناه محسوب می شود (زیرا آنان به درجه ای رسیده اند که حتی یک آن هم نباید از خداوند غافل شوند)».

برای همین جهت است که آدم ﷺ خودش را ملامت نموده و با گریه و زاری از خدا می خواهد که او را مورد عفو و بخشش قرار دهد؛ چون با اینکه مرتکب گناهی نشده، اما خود همین انجام مکروه هم او را ناراحت می کند و می خواهد نقص مسبب از این جهت را هر طور شده جبران نماید.

سادساً: اگر در بعضی از آیات، از این کار آدم تعبیر به ظلم، یا شقاوت یا معصیت شده است، مراد آن است که آدم و حوا با ارتکاب نهی تنزیه‌ی، به خودشان ستم نموده و گرفتار مشقت و تعب شدند؛ چنانکه در آیه دیگری خداوند این معنا را روشن می سازد: **﴿إِنَّ لَكَ أَلَا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى﴾**؛ «در بهشت (راحت هستی و مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد و در آن تشنه نمی شوی، و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد».^۱

اما با مخالفت، گرفتار تعب و سختی و مشقت می شوی؛ زیرا در زمین تهیه نقهه، خوراک، پوشاش و مسکن به عهده مرد است و مسلمان این ظلمی است که آدم ﷺ به خودش روا داشته است، نه اینکه مراد ظلم در باب ربوبیت و عبودیت باشد.

^۱. طه ۱۱۸ و ۱۱۹.

همین طور مراد از معصیت نیز معنای لغوی آن است؛ یعنی خارج شدن از اطاعت و فرمان اعم از اینکه این فرمان یک فرمان وجوبی باشد یا استحبابی؛ چنانچه (غوایت) هم که در آیه دیگر آمده است، به معنای ضلالت نیست بلکه ضد (رشد) است و به همین معنا حمل می شود کلمه (غیّ) در این آیه مبارکه:

﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾؛ «صواب از ناصواب مشخص شده است (و نا صواب اعم از آن است که انسان مرتکب معصیتی شود یا کاری را که به صلاح او نیست انجام دهد».^۱

و اما ائمه دوازده گانه علیهم السلام پس برای عصمت آنها کافی است که استدلال شود بحدیث ثقلین که بنحو متواتر در کتب روائی معتبر برادران اهل سنت نقل شده است.

ترمذی در کتابش از ابی سعید و اعمش از حبیب بن ابی ثابت از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: قال رسول الله ﷺ: آنی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ، احدهما اعظم من الاخر: كتاب الله جبل ممدوح من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتي و لن يتفرققا حتى يردا على الحوض ، فانظروا كيف تخلفوني فيهما «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من بعد از خودم برای شما چیزی گذاشته ام که مدامی که متمسک به آن باشید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن چیز کتاب خدا و عترت من می باشد که یکی از دیگری بزرگتر است. کتاب خدا طنابی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت من، اهل بیتم هستند و این دو از هم جدایی ندارند تا نزد حوض کوثر بر من وارد شوند (کنایه از اینکه قرآن و عترت تا روز قیامت

^۱. البقرة ۲۵۶

در میان شما وجود دارند و هیچ وقت جدای از هم نخواهند بود)، پس ببینید چگونه مرا در این دو حفظ خواهید کرد.^۱

در این حدیث شریف رسول خدا علیه السلام عترت و اهل بیت خود را قرین قرآن قرار داده است، و همه معتقدیم که قرآن معصوم است، پس کسیکه عدل و قرین قرآن کریم باشد نیز معصوم خواهد بود.

برای بیان مراد از حدیث تقلین، کلام یکی از حفاظ و علمای بزرگ اهل سنت را متذکر می‌شویم.

ابن حجر می‌گوید: «پیامبر اکرم علیه السلام قرآن کریم و عترت خود را که عبارت از نزدیکان آن حضرت می‌باشند، (تقلین) نامید، برای اینکه (تقلیل)، عبارت است از هر چیز گرانبها و مصون و خطیر، و قرآن و عترت این چنین هستند؛ زیرا هر کدام از این دو، معدن علوم لدنی و اسرار و حکم الهی و احکام شرعیه اند و روی همین جهت، پیامبر اکرم علیه السلام مردم را تشویق و ترغیب نمود به اقتدا و تمسک به این دو و یادگیری از عترت، و فرمود: الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت؛ سپاس خدای را که حکمت را در ما خاندان قرار داد.

بعد می‌گوید: و گفته شده که پیامبر علیه السلام این دو را (تقلین) نامید تا ارزش حقوق قرآن و عترت و وجوب احترام به آنها برای مردم روشن شود.

کسانی که پیامبر علیه السلام ما را امر به رجوع به آنان نموده، افرادی هستند که عارف به کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشند؛ زیرا آنان تا نزد حوض کوثر از کتاب خدا، جدا نخواهند شد. (این مطلب را حدیث (ولَا تعلموهم فانهم اعلم منکم؛ مبادا چیزی به آنان بیاموزید؛ زیرا آنان از شما داناترند)، تایید می‌کند و به خاطر

^۱. سنن ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۲۸۷۶

همین جهت است که عترت پیامبر از بقیه علماء تمایز پیدا می کنند؛ چون خداوند رجس را از عترت دفع نموده و آنان را مطهر و پاکیزه گردانیده و به سبب کرامات باهره و مزایای زیادی که در آنان وجود دارد، بر دیگران شرافت و بزرگی عطا فرموده است.

بعد می گوید: بعضی از آن روایات را قبل ذکر کرده ایم (یعنی در کتاب صواعق) و بعدا هم می آید (یعنی در همان کتاب) روایتی که پیامبر ﷺ درباره قریش فرمود: (وتعلموا منهم فانهُم اعلم منكم؛ از قریش بیاموزید، به درستی که آنان از شما داناترند)، وقتی این مطلب برای عموم قریش ثابت باشد، پس اهل بیت ﷺ اولی هستند از قریش به اعلمیت و دانایی؛ چونکه آنان خصوصیاتی دارند که قریش به طور عموم ندارد، و در احادیثی که وارد شده و ما را ترغیب به تمسک به اهل بیت می کند، اشاره است به اینکه اهل بیت تا روز قیامت هستند و منقطع نمی شوند؛ چون امر به تمسک به آنان تا روز قیامت، ادامه دارد و مخصوص به زمان یا مکان خاصی نیست؛ چنانکه قرآن کریم مورد تمسک است تا روز قیامت . به خاطر همین جهت است که اهل بیت امانند برای اهل ارض، چنانکه ابن حجر بر این مطلب گواهی و شهادت داده و حدیث دیگری را از پیامبر اکرم ﷺ در این باره نقل نموده که فرمود: (فَيَكُلُّ خَلْفٍ مِنْ أَمْتَى عَدُولَ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ؛ در هر نسل از امت من، افراد عادلی از اهل بیتم وجود دارند).

بعد می گوید: (کسی که در میان اهل بیت احق و اولی است که به او تمسک شود، امام اهل بیت و عالمشان، علی بن ابی طالب-کرم اللہ وجہه-است؛ همانطور که ما قبل (در کتاب صواعق)، در رابطه با کثرت علم آن حضرت و

استنباطات دقیقه او سخن گفتیم و ثابت نمودیم که او اولی و سزاوارتر به تمسک است.^۱

این حدیث شریف که توسط بسیاری از حفاظ اهل سنت نقل شده است اولاً: دلالت میکند بر وجود امامی از اهل بیت ﷺ در هر زمان، زیرا وقتی مردم امر می‌شوند که به آنان تمسک کنند و گفته میشود که از قرآن جدا نخواهند شد تا بروز قیامت، یعنی در هر زمان وجود دارند.

ثانیاً: دلالت بر وجوب اقتداء به اهله بیت ﷺ دارد، برای اینکه قرین قرآن قرار داده شده اند پس همان طور که واجب است به قرآن اقتداء شود، واجب است به آن بزرگواران نیز اقتداء شود.

ثالثاً مراد علمای از اهل بیت ﷺ است همان طوریکه در کلام ابن حجر وجود داشت، زیرا کسانی را از این حدیث اراده کرد که چون قرآن کریم معدن و منبع حکمت و علم باشند.

از مراجعه به کتب لغت و توجّه به معنای عترت استفاده می‌شود که عترت و اهل بیت عبارت از نسل حضرت پیامبر ﷺ می‌باشد که تا کنون وجود داشته و بعد از این هم وجود خواهند داشت.

فیومی در مصباح المنیر ذیل ماده (عتر) می‌گوید: العترة نسل الانسان؛ «عترت عبارت است از نسل انسان».

قال الازهري: وروى ثعلب عن ابن الاعرابي ان العترة ولد الرجل و ذريته و عقبه من صلبه ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك.^۲

^۱. الصواعق المحرقة، ص ۹۰

^۲. لسان العرب ، ج ۲، ص ۵۳۴

از هری می گوید: ثعلب از ابن اعرابی روایت می کند که عترت، فرزندان و نسل مرد است که از صلب او به دنیا می آیند و عرب برای عترت، معنای دیگری غیر از این معنا نمی شناسد.

ابن منظور نیز ذیل ماده (عتر) می گوید: وقال ابن الاعرابي: فعترة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِدَ فاطمة البتول بَنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِدَ فاطمة.

«ابن اعرابی می گوید: عترت پیامبر ﷺ ذریه فاطمه بتول هستند». و بعد از آنکه چند معنای دیگر برای عترت ذکر می کند، می گوید: والمشهور المعروف ان عترته اهل بيته و هم الذين حرمتم عليهم الزكاة و الصدقة المفروضة «مشهور و معروف آن است که عترت پیامبر ﷺ اهل بیت آن حضرت هستند و آنان عبارتند از کسانی که زکات و صدقه واجبه بر آنان حرام است».^۱

زیبدی نیز بعد از ذکر چند معنا برای عترت که تقریباً نزدیک به هم هستند، می گوید: والعامۃ تظنّ انہا ولد الرجل خاصة و ان عترة رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلِدَ فاطمة رضی الله عنها «عرف، عترت را عبارت می دانند از ذریه مرد که از صلب او به دنیا بیایند و عترت رسول الله ﷺ ذریه فاطمه زهراء بَنْتُ زَيْنَ الدِّينِ هستند، بعد می گوید: ابن سیده هم قابل به همین قول است».^۲

اگر در این کلمات دقت شود، تردیدی باقی نخواهد ماند که مراد از عترتی که عدل و قرین قرآن هست، همه متنسبین به پیامبر ﷺ یا نزدیکان او نیست بلکه عدل قرآن، آن عترتی است که می توانند مرجع مسلمین در احکام دین باشند و

^۱. همان، ج ۹، ص ۳۴

^۲. تاج العروس، ج ۳، ص ۳۹۰

آنان منحصرند در ائمه دوازده گانه؛ زیرا غیر آنان اگر هم چیزی دارند از آنان دارند.

آقای سید محمد صدیق حسن بخاری بعد از نقل حدیث شریف ثقلین از زید بن ارقم، می‌گوید: این حدیث مبین فضیلت اهل بیت ﷺ و بزرگی حق آنان در اسلام است و اینکه آنان قرین قرآنند، در تعظیم و اکرام. و بعد از این بیان رسول الله ﷺ در رابطه با فضیلت و عظمت اهل بیت ﷺ دیگر بیانی وجود نخواهد داشت؛ زیرا بعد از آبادان قریه ای وجود ندارد (کنایه از اینکه دیگر راه بهانه جویی برای کسی باقی نمی‌ماند).

بعد می‌گوید: نزد من ثابت است که مراد از اهل بیت و عترت در درجه اول کسانی از اقارب پیامبر ﷺ هستند که در عصر نبوت موجود بودند و لکن این کلمه شامل می‌شود کسانی را که بعد از آنان به وجود آمدند از اکابر و بزرگان و راهنمایان به سوی علم و عبادت، مثل ائمه دوازده گانه از عترت پیامبر ﷺ.
تا آنجا که می‌گوید: مراد از اهل بیت در حدیث ثقلین، فقط عترت طاهره و ذریه مطهره هستند و این کلمه شامل ازواج پیامبر نمی‌شود.^۱

شیخ احمد بن علی شافعی می‌گوید: حدیث ثقلین صحیح است و مراد از آن این می‌باشد که علمائی از عترت پیامبر ﷺ برای همیشه تا روز قیامت امر کننده هستند به آنچه در قرآن وجود دارد.^۲

همچنین آقای محمد بن عبدالباقي در شرحی که بر کتاب المواهب اللدینیه تألیف حافظ ابن حجر عسقلانی دارد، بعد از ذکر لفظ (عترت) می‌گوید: در این حدیث

^۱. الدين الخالص، ج ۳، ص ۵۱۱ - ۵۱۴.

^۲. السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۶

بعد از اجمال، تفصیل و بیانی است؛ یعنی پیامبر ﷺ می خواهد بفرماید: اگر شما اوامر قرآن را پذیرفتید و از نواهی آن اجتناب کردید و هدایت شدید به هدایت عترت من و اقتدا به سیره آنان نمودید، گمراه نخواهید شد.

بعد از قرطبي نقل می کند که این وصیت و تأکید عظیم اقتضا می کند و جوب احترام آل آن حضرت ﷺ و اکرام و محبت آنان را، مانند وجود دیگر فرایض که عذری برای احدی در تخلّف از آن نیست. مخصوصاً که خصوصیت آل نسبت به پیامبر ﷺ معلوم و طوری است که آنان جزء آن حضرت ﷺ هستند، چنانکه خود آن حضرت فرمود: فاطمه بضعه منی «فاطمه پاره ای از (وجود) من است».

و از شریف سمهودی نقل می کند که: این خبر به ما می فهماند که در هر زمان تا به قیام قیامت کسی از عترت که به او متمسک شویم، وجود دارد همان طوری که قرآن تا روز قیامت وجود خواهد داشت، پس اگر اهل بیت نباشند، اهل ارض هم نخواهند بود.

همچنین وی از زرقانی نقل می کند که در شرح این حدیث گفته است: اینکه پیامبر ﷺ اول فرمود: انى تارک فيكم الثقلين، اشاره، بلکه تصريح است به اینکه قرآن و اهل بیت بعد از پیامبر ﷺ توان هستند و آن حضرت ﷺ امتش را وصیت نمود به خوش رفتاری با قرآن و عترت و اینکه حق این دو را ضایع ننموده و در امور دین به آنان مراجعه کنند.

اما به قرآن مراجعه کنند؛ چون معدن علوم دینیه و اسرار و حکم شرعیه و کنوز و گنجهای حقایق و معرفت و دقایق است. و به عترت تمسک جویند؛ چون وقتی عنصر وجودی انسان پاک باشد، به او کمک می کند در فهم دقایق دینی، پس پاکی فطرت آدمی و طبیعت او موجب می شود که شخص دارای حُسن

خلق باشد، و محسن اخلاقی هم ایجاب می کند صفاتی قلب و پاک بودن دل را از ناپاکی و پلیدیها (یعنی اهل بیت ﷺ چون دارای عنصر و طینت پاک هستند، پس بر ما واجب است از آنان پیروی کنیم).

بعد زرقانی می گوید: و این وصیت را پیامبر اکرم ﷺ مؤکد و تقویت نمود به این جمله: فانظروا بماذا تخلفونی فیهمَا «پس ببینید چگونه حرف مرا نسبت به آن دو عمل خواهید کرد (یعنی یا قرآن و عترت را متابعت و پیروی می کنید تا مرا خوشحال بسازید، یا اینکه مخالفت آن دو را نموده و مرا ناراحت می کنید)».^۱ حال اگر حدیث ثقلین را کنار حدیث معروف خلفای من دوازده نفرند بگذاریم مطلب بطور کامل مشخص میشود.

مسلم در صحیح، کتاب امارت در باب اینکه مردم همه تابع قریش اند، به دو سند از جابر بن سمره نقل می کند که: دخلت مع ابی علی النبی ﷺ فسمعته يقول: انَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِي فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. قال: ثُمَّ تَكَلَّمُ بِكَلَامٍ خَفِيَ عَلَىٰ. قال فقلت لابی: ما قال؟ قال: كلهم من قريش «جابر بن سمره می گوید: با پدرم، خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شدیم، شنیدم که آن حضرت می فرمود: این دین منقضی نمی شود و به آخر نمی رسد، تا اینکه دوازده خلیفه یکی بعد از دیگری خلافت نمایند و ارشاد و هدایت مردم را عهده دار شوند، جابر می گوید: بعد پیامبر اکرم ﷺ سخنی فرمود که من درست متوجه نشدم، از پدرم پرسیدم رسول خدا ﷺ چه فرمودند؟ گفت: پیامبر ﷺ فرمود: تمام آن دوازده نفر از قریش می باشند».^۲

^۱. شرح المواهب اللدنیة ، ج ۸، ص ۷

^۲. صحیح مسلم ، ج ۱۲ بشرح نووی ، ص ۲۰۱

البته نسبت به علی ﷺ بالخصوص ادله دیگری هم وجود دارد مثل این حديث شریف که حاکم در مستدرک با استناد صحیح و محب طبری در الریاض النصرة و متقی هندی در کنزالعمال این حديث را از ابوذر غفاری روایت می کنند که پیامبر ﷺ فرمود: من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصى الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصى علیا فقد عصانی «هر کس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت نموده و هر که مرا معصیت کند، خدا را معصیت نموده و هر کس علی را اطاعت کند، مرا اطاعت نموده و هر کس علی را معصیت کند، مرا معصیت کرده است».^۱

اگر کسی در همین حديث دقت کند، متوجه می شود که در نتیجه اطاعت علی ﷺ اطاعت خداوند و نا فرمانی علی ﷺ نافرمانی خداوند متعال می شود و ممکن نیست که مطیع او مطیع خدا و مخالف او مخالف خدا باشد، مگر در صورتی که احتمال خطا و معصیت از آن حضرت متفق شود.

وقتی اطاعت آن حضرت عین اطاعت پروردگار و مخالفت با آن حضرت، عین مخالفت با خداوند است، قطعاً اراده و کراحت آن حضرت ﷺ مقرن به اراده و کراحت خداوند می شود؛ یعنی هیچ وقت چیزی را که خدا اراده نکرده، اراده نمی کند و چیزی را که خداوند مکروه نمی داند از آن کراحت ندارد؛ و کسی که چنین باشد واجب العصمه است؛ زیرا کسی که احتمال خطا یا معصیت نسبت به او داده شود هیچ وقت اطاعت او عین اطاعت خدا و مخالفت با او، عین

^۱. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸. الریاض النصرة، ج ۲، ص ۲۲۰. و کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴، ح

مخالفت با خدا نمی شود؛ چون در موارد اشتباه یا معصیت، نه تنها اطاعت واجب نبوده بلکه حرام نیز هست.

و چون امام بعدی نیز توسط امام قبلی معرفی میشود پس معلوم میشود که او هم باید معصوم باشد و گرنه امام قبلی در معرفی وی دچار اشتباه شده است.

خداؤند متعال نیز در قرآن کریم میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَمْرٌ مِنْكُمْ» «ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا^{علیه السلام} و اولیای امور تان را». ^۱

اگر به آیه مبارکه دقت شود، می بینیم که خداوند متعال اولا امر به اطاعت مطلق و بدون قید و شرط، از پیامبر و الو الامر می کند و این یعنی که آنان هرچه بگویند و هرچه بخواهند و هرکاری که انجام دهند، و از هرکاری که منع کنند، همه بطور صد درصد درست و خالی از اشتباه و خطأ است والا امر به اطاعت مطلق نادرست خواهد بود، و ثانیا در آیه مبارکه اطاعت از ولی امر در کنار اطاعت از پیامبر^{علیه السلام} ذکر شده است، یعنی همانطوریکه که اطاعت از شخص پیامبر واجب است، از الو الامر هم واجب است.

فخر رازی نیز در تفسیر مفاتیح الغیب وقتی به این آیه میرسد میگوید: از این آیه عصمت بطور کامل برای پیامبر و الو الامر استفاده میشود، اما چون می بیند که با عقیده او جور در نمی آید، در صدد توجیه برآمده میگوید: مراد از الو الامر در اینجا جمیع امت است.

مسلمان گفته او در قسمت اول صحیح است، اما در قسمت دوم درست نیست زیرا معنی ندارد که امت هم مطاع باشد و هم مطیع یعنی خودش به خودش فرمان دهد و خودش هم از فرمان خودش را اطاعت کند.

حال اگر حدیث (تقلین) و حدیث (خلافی من دوازده نفرند) را کنار این آیه مبارکه بگذاریم، کاملاً مطلب واضح و آشکار میشود. ناگفته نماند که دلایل زیادی برای این مبحث وجود دارد که ذکر همه در این مختصر نمی‌گنجد.

در ضمن از طریق عقل هم استدلال ما بر عصمت امامان عبارت از این است که : اگر آنان معصوم نباشند و دچار خطا و اشتباه یا گناه بشوند، خودشان نیاز به امام دیگری پیدا خواهند کرد و آن امام هم اگر معصوم نباشد نیازمند امام دیگری خواهد شد و (هلم جرا الی ان یتسلل) و جای شبیه ای نیست که تسلل باطل است.

هم چنین بعد از رسول خدا^{علیه السلام} نیز اسلام نیاز به مبلغ و مبین دارد و اگر امام، معصوم نباشد موجب انحراف جامعه خواهد شد و اسلام ناب، با اشتباهات امام مخلوط شده و دیگر اسلام نخواهد بود.

اما اینکه گفته شده: اسلام دین فامیلی و قبیله ای نیست، اگر معنایش این باشد که آنرا یک قبیله خاص به اختیار خود نمی‌تواند بخود اختصاص دهد، حرف خوبیست اما اگر معنای این سخن آن باشد که خداوند نمی‌تواند آنرا اختصاص به طایفه یا فامیل یا قبیله‌ی خاصی بدهد، مسلمان خلاف قرآن و سنت بلکه موجب کفر است.

زیرا در قرآن کریم میخوانیم که خداوند متعال پس از ابراهیم علیه السلام، دو فرزند او اسماعیل و اسحاق علیه السلام را پیامبر قرار داد، و پس از اسحاق یعقوب علیه السلام را و پس از او یوسف علیه السلام را و پس از او همه انبیای بنی اسرائیل را از صلب یعقوب قرار داد و علاوه براین نسب پیامبر بزرگ اسلام علیه السلام نیز از طریق اسماعیل علیه السلام به

ابراهیم ﷺ میرسد، و این یعنی اینکه خداوند خواسته است این قضیه فامیلی باشد، زیرا که: ﴿الله أعلم حيث يجعل رسالته﴾، «خداوند بهتر میداند رسالتش را کجا قرار دهد».^۱

از طرف دیگر در همان روایت (خلافی بعد از من دوازده نفرند) که در صحیحین و دیگر کتب معتبر اهل سنت نقل شده است، پیامبر ﷺ فرمود: کلهم من قریش «همه آن دوازده نفر از قریشند» و همه میدانیم که قریش یک قبیله از قبایل عرب است، و اگر به این روایت روایات دیگری که در کتب اهل سنت آمده است و دلالت بر امارت قریشی‌ها بر سائر مسلمانان دارد مثل: الناس تبع لقریش، و مثل الامراء من قریش و غیره را اضافه کنیم، مطلب بكلی واضح خواهد شد.

پس اگر جناب معلم محترم در این راستا اشکال دارند، یعنی اینکه به قرآن و سنت اعتراض دارند.

و اما اینکه در میان هزاران صحابی چرا کسی دیگری معصوم نیست؟ اولاً: اهل سنت اجماع دارند که جرح و تعديل در ساحت صحابه راه ندارد برای اینکه تمام صحابه عادل اند و قول صحابی را حجت میدانند، و این خود، یک نوعی از عصمت است که برای صحابه قائل شده اند.

ثانیاً: عصمت دست ما نیست که بهره‌که خواستیم بدهیم، و از هرکه خواستیم بگیریم، بلکه خداوند متعال هرکه را لایق هرچیز که بینند، عطا میکند. ما با بیان ادله فوق عصمت امامان ﷺ را ثابت کردیم، اگر کسی دلیل بر عصمت غیر آنان دارد اقامه کند، کسی ممانعت نخواهد کرد.

^۱. الأنعام ۱۲۴

البته مکررا میگوئیم آنچه ما در این مختصر در رابطه با عصمت معصومین ﷺ نوشتیم، غیضی از فیض بود و ده ها دلیل قرآنی و روائی و عقلی دیگر نیز داریم.

سؤال ۳: مهدی ﷺ کسی است که زمین را پر از عدالت خواهد کرد، اما بصورت که مهدی ﷺ پیدا شده و در غیابت است و آن جناب چند مدت یک نفر منحیث رابطه میان خود و مردم با خود داشت و تا حالا زنده است، این حرفها از کجای قرآن و حدیث استفاده میشود؟

جواب: اولا: خروج شخصی در آخر الزمان که از صلب پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ میباشد، مورد اتفاق جمیع فرق مسلمین است، و هم چنین در اینکه اسم او اسم پیامبر و لقب او مهدی است باز خلافی بین مسلمانان وجود ندارد.

ثانیا: حدیث (ثقلین) را که قبل نقل کردیم بیانگر این است که در هر زمان یک نفر از عترت رسول الله ﷺ وجود دارد که قرین قرآن است و از قرآن جدا نیست، ممکن است جناب معلم محترم بفرمایند: آن شخص که از عترت طاهره باشد و قرین قرآن باشد و در زمان ما موجود باشد کیست؟

ثالثا: آقای ابن کثیر دمشقی در تفسیر خودش (ج ۲ ص ۳۳) می گوید: ومعنى هذا الحديث (البشارة) بوجود اثنى عشر خليفة صالحًا يقيم الحق ويعدل فيهم... والظاهر أن منهم المهدى المبشر به فى الأحاديث الواردة بذلك «اين حدیث بشارت میدهد که میان مردم، دوازده خلیفه صالح وجود دارد که اقامه حق میکنند، و عدل را گسترش میدهند... و ظاهر اینست که حضرت مهدی ﷺ که در روایات به آمدنش بشارت داده شده است، جزء همین دوازده نفر است».

مسلمان این حدیث می رساند که این خلفاء یکی بعد از دیگری، به خلافت رسیده اند و اگر گفته شود که خلافت حضرت مهدی ﷺ صدها سال یا هزاران

سال بعد از خلافت خلیفه قبل از او تحقق پیدا خواهد کرد، مورد قبول نخواهد بود، زیرا معنی ندارد که یازده خلیفه پشت سرهم باشند و دوازدهمی با صدھا سال فاصله بباید.

رابعا: مسلم در صحیح (ج ۳ ص ۱۴۷۸) از رسول خدا علیہ السلام نقل می کند که فرمود: مَنْ ماتْ وَلِيَسْ فِي عَنْقِهِ بِيَعْتَهُ مَاتْ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً «هر کس بمیرد و بر گردن او بیعت با امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است.

آیا جناب معلم محترم میتوانند بگویند: با کدام امام در این عصر بیعت کرده اند؟ و اما اینکه گفته شد بین حضرت مهدی علیه السلام و مردم، یک نفر برای مدتی رابط بوده است، غلط است.

بلکه آنحضرت در غیبت صغیری که قسمت اول غیبت آن بزرگوار بوده چهار نفر به ترتیب نائب داشتند، و بعد از سر آمدن غیبت صغیری و شروع غیبت کبری که تا زمان ظهور ادامه دارد، آن بزرگوار کسی را بعنوان نائب خاص معرفی نکردند، بلکه امور را ارجاع دادند به فقهاء و بهمنین لحظ است که این نیابت را نیابت عامه می گویند.

ضمنا در سؤال آمده بود که فائد و وجود امامی که غایب است چیست؟ در جواب می گوئیم: اولا همه مسلمانها به حیات خضر و الیاس علیهم السلام معتقدند، ما می پرسیم فائد حیات و زندگی این دو بزرگوار که دیده نمی شوند چیست؟ هر جوابی آنجا داشتید برای اینجا هم ذکر کنید.

ثانیا: وجود امام که فقط برای رتق و فتق امور نیست، تا گفته شود که اگر هست چرا حکومت نمی کند و غیره، بلکه یکی از فوائد وجود امام علیهم السلام در میان مردم حتی اگر دیده نشود، واسطه فیض بودن بین خدا و مردم است.

خامسا: حافظ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب *ینابیع المودة* (ص ۴۹۴) از کتاب مناقب تأ لیف موفق بن احمد خوارزمی اخطب خطبای خوارزم با سند از رسول خدا^{علیه السلام} نقل میکند که فرمود: مردم از نور ولایت او در زمان غیبتش نفع می بردند، مثل انتفاع بردن آنان از خورشید اگر چه روی آن را ابر پوشانیده باشد.

سؤال ۴: چرا مسلمانان باید حتمی تقلید کنند، در حالیکه خود آن علم داشته باشد، و بتوانند امورات زندگی را مستقیما از قرآن و حدیث اخذ کند؟

جواب: قبل از هر سخنی باید گفت که دین مقدس اسلام را میتوان به سه بخش عقاید، اخلاق و فروعات فقهی تقسیم کرد، در بخش عقاید چون مطلوب علم و یقین است و هر انسانی باید از روی علم و یقین به چیزی یا چیزهای معتقد باشد، تمام مذاهب اسلامی تقلید را در این بخش حرام میدانند، زیرا که محل عقیده قلب است و عقد قلب یا دل بستن به چیز یا چیزهای در صورت احتمال خلاف ممکن نخواهد بود.

در بخش اخلاق نیز تقلید عنوان یک اصل مسلم مطرح نشده است بلکه چون غرض از اخلاق تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل است، مهم آنست که انسان خودش را به فضایل آراسته کند و از رذایل منزه بسازد، حالا با پیروی از دیگران باشد یا با تحقیق خود شخص فرقی نمیکند، چون مهم در علم اخلاق و هم چنین اخلاق دینی ارتقاء انسان و تکامل اوست و بس.

در بخش فروعات فقهیه که شامل تمام کارها و فعل و ترکهای انسان از کوچکترین آن تا بزرگترین آن میشود بحث تقلید مطرح میگردد و باید گفته شود که اینجا هم تقلید به عنوان یک اصل منحصر به فرد مطرح نشده بلکه در کنار اجتهاد و احتیاط ذکر میشود.

برای توضیح مطلب لازم است تذکر داده شود که انسان پس از آنکه به خداوند متعال و رسالت حضرت محمد ﷺ معتقد گردید و دین مقدس اسلام را به عنوان بهترین دین در بین ادیان و مکاتب قبول کرد، باید به دستورات این دین در تمام زمینه های زندگی عمل کند تا به عنوان یک مسلمان خوب و مؤمن جایگاه خاص خود را بدست بیاورد و برای عمل کردن به دین باید علم به قوانین و احکام دین داشته باشد یا تحصیل کند، که در این صورت نام مجتهد بر او گذاشته میشود زیرا که خود رفته و قوانین الهی را از لابلای قران و سنت و عقل و اجماع استخراج نموده است.

البته اگر انسان خودش مجتهد باشد امتیاز بزرگی کسب نموده است، اما همه مردم نمی توانند مجتهد شوند همانطوریکه همه نمی توانند دکتر یا مهندس شوند، چون کسی که میخواهد مجتهد شود باید قبل از اجتهاد علمی را تحصیل کند از قبیل یاد گیری گرامر و دستور زبان عربی، منطق، بلاغت، لغت، اصول فقه، علم فقه و بالاخره علم رجال و درایه و تاحدوی هم علم تفسیر، و ناگفته پیداست که تحصیل این علوم زمان طولانی حد اقل بیست سال را لازم دارد و اگر همه بخواهند مجتهد شوند باید حد اقل حد اقل بیست سال دنبال کار دیگری نباشند که خود این وضعیت هرج و مرج و اختلال نظام را در جامعه انسانی بوجود خواهد آورد، همانطوریکه اگر همه دنبال طب یا انجینیری باشند باز همین اختلال و هرج و مرج بوجود خواهد آمد.

طريق دوم برای بدست آوردن احکام الهی پیمودن، راه احتیاط است که باز زحمات خودش را دارد و فرد محتاط اگر چه از فقیه بخصوصی تقلید نمیکند اما باید انتظار فقهاء را در ابواب و احکام مختلف بداند و اگر کاری را عده ای از

فقهاء حرام و عده ای جایز دانسته اند، باید از آن کار اجتناب و پرهیز نماید، هم چنین اگر عده ای از فقهاء عملی را واجب و عده ای مستحب دانسته اند باید آن عمل را انجام بدهد و در بسیاری از موارد یک عمل را دوبار یا بیشتر انجام دهد، تا مطمئن شود که پس از انجام اطراف احتمال به وظیفه شرعی خود عمل نموده است.

راه سوم تقلید است که باید در هر زمانی از کسی که در بین فقهاء آن عصر داناترین است پیروی شود به این جهت که او متخصص در فهم اسلام و قوانین آن است و عقل بما حکم میکند که اگر خودت متخصص نبودی به متخصص مراجعه کن.

البته طبق مبانی اهل سنت میشود از مجتهدی که صدها سال قبل فوت نموده است نیز تقلید کرد.

اما فقهاء شیعه تقلید میت را جایز مخصوصا برای کسیکه تازه بالغ شده است یا تازه میخواهد تقلید کند جایز نمیدانند.

پس اسلام هیچ وقت ما را ملزم به تقلید نکرده بلکه از ما خواسته است به اسلام و قوانین آن عمل کنیم، اما عقل ما حکم میکند که برای عمل کردن به قوانین اسلام اول باید آن قوانین را بدانیم تا بعد عمل کنیم و برای دانستن آن قوانین یا خود باید مجتهد و متخصص باشیم یا آینکه راه احتیاط را با تمام سختی و زحمتش بپیمائیم و یا آینکه از متخصصی که داناتر از دیگر متخصصان است پیروی نمائیم.

قابل ذکر است که تقلید از اهل تخصص در هر رشته از امور معمول و متدائل است، وقتی مریض میشویم و دکتر بما دستور هایی میدهد ما از باب تقلید است

که بدون چون و چرا قبول میکنیم و بکار میبنندیم یا اگر مهندسی نقشه منزلی را که میخواهیم بسازیم برای ما میکشد می پذیریم این خود نوعی تقلید است و مواردی از این قبیل.

لازم بذکر است که اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت تقلید میکنند، زیرا یا حنفی اند و یا شافعی و مالکی و حنبلی، و اگر تقلید بد باشد باید جناب معلم محترم، ابلاغ بفرمایند که مردم همه بروند و علم دین بیاموزند تا مجتهد شوند و از کسی تقلید نکنند.

سؤال ۵: کلمه (یا) در عربی برای کسی استعمال می شود که همیشه و در همه جا حاضر باشد، آیا استعمال کلمه (یا) برای انسان شرک به الله نیست؟

جواب: اولاً: از جناب معلم محترم می پرسیم که اگر فرد عربی بخواهد پرسش را صدا بزند تا مثلاً دستش را بگیرد، او را چگونه صدا میزند؟

مسلم است که میگوید: یا بنی خذ بیدی «ای پسرم دستم را بگیر» حالاً اگر این معلم محترم بگوید: این پسر در همه جا حاضر است، که خود این مطلب شرک است، و اگر بگوید آوردن (یا) در این جمله شرک است، پس باید حکم کند که تمام عربهای مسلمان (ستجیر بالله) همه مشرک هستند.

ثانیاً: جناب معلم محترم ننوشه اند که این معنی را برای (یا) از کجا آورده اند، چون با ادعا که نمیشود مطلبی را به اثبات رسانید.

ابن هشام در کتاب معنی اللبیب میگوید: یاء حرف موضوع لداء البعید حقیقة او حکماً و قد نادی بها القريب توکیداً و قيل هى مشتركة بين القريب و البعيد و قيل بينهما و بين المتوسط ((یا) حرفيست که برای لداء کسیکه دور است وضع شده (این

دوری حقيقی باشد یا حکمی) و گفته شده که مشترک است بین قریب و بعید، و گفته شده که مشترک است بین قریب و بعید و متوسط».

حالا جناب معلم محترم بفرمایند که از کجا فهمیدند (یا) در زبان عربی به کسی گفته میشود که همه جا حاضر باشد.

من فکر میکنم که اگر ایشان عوض اشکال کردن به مذهب دیگران، یا مشترک خواندن دیگران، یک مدتی بروند و دستور زبان عربی را کامل بخوانند، شاید بیشتر و بهتر مطالب را درک نموده و قرآن و حدیث را هم خوبتر معنی کنند.

ثالثا: خداوند در قرآن کریم وقتی داستان حضرت یوسف را بیان میکند میفرماید:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا دُنْوَبِنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ «فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر برای ما از خداوند طلب مغفرت کن زیرا ما خطأ کار بودیم»^۱ اینجا یعقوب نبی ﷺ نمیگوید: (یا) نگوئید که مشترک می شوید، و خداوند هم نمیگوید که آنان مشترک شدند.

رابعا: در قرآن کریم آیات زیادی داریم که خداوند متعال دیگران با حرف (یا)

مخاطب قرار داده است مثل: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ

قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ﴾^۲ و مثل: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِهِمْ بِإِسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَاهُمْ بِإِسْمَائِهِمْ قَالَ اللَّهُمَّ

أَعْلَمُ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدِونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^۳ و

^۱. یوسف ۹۷

^۲. البقرة: ۲۱

^۳. البقرة: ۳۳

مثل: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّاهُ فَارْهِبُونِ﴾^۱ و ده ها مورد دیگر.

آیا جناب معلم خداوند را بخاطر اینکه (یا) برای غیر خودش بکار برده است
مشارک میداند.

خامسا: حفاظ و مؤرخین اهل سنت بالعموم نوشته اند که وقتی در زمان جناب خلیفه دوم، ساریه بالشکری به جنگ رفته بود، روزی خلیفه بالای منبر بود خطبه نماز جمعه میخواند و موقعه میکرد، ناگهان با صدای بلند گفت: یا ساریه الجبل «ای ساریه بطرف کوه برو» مسلمانان از او علت را جویا شدند، در جواب گفت: متوجه شدم که ساریه و لشکرش در حال محاصره شدن هستند لذا به او گفتم که بطرف کوه بروند.

جناب معلم محترم آیا بخاطر اینکه حضرت خلیفه دوم اینجا (یا) را برای ساریه استعمال کرده است، حکم شرک صادر میکنند؟

سؤال ۶: چرا ما نیازهای خود را مستقیم از خداوند نخواهیم که کسی دیگری را واسطه کنیم، چون خداوند خود قبول کننده دعا و در موقع دعا از رگ گردن به انسان نزدیک تر است، بت پرستان به این عقیده اند که این بت میان ما و خداوند متعال واسطه است؟

جواب: اولاً: توسل یعنی تمسمک به وسیله برای رسیدن به هدف و اگر توسل به پیامبر ﷺ و اهله‌ی ﷺ شرک باشد پس توسل بهر وسیله ای شرک است زیرا این قانون استثنای قبول نمیکند، پس کسیکه سوار اتومبیل میشود تا خود را

بمقصدی برساند او به اتومبیل توسل کرده است و باید مشرک باشد، هم چنین اگر کسی مريض ميشود و به دکتر مراججه ميکند، او به دکتر توسل کرده است و باید مشرک باشد، در حالیکه اين چنین نیست.

ثانیا: دعا در لغت عرب حداقل بر دو معنی استعمال ميشود يکی بمعنی عبادت و دیگری بمعنی نداء و صدا زدن و در وقتی که ما کسی را میخوانیم او را عبادت نکرده ایم بلکه فقط او را صدا زده ایم.

در خود قرآن کریم هم مواردی وجود دارد که انسانهای موحد دیگران را با کلمه (یا) خوانده اند و خداوند هرگز آنها را مشرک نخوانده و از این کار هم برحدتر نداشته است.

بعنوان نمونه به این آیه مبارکه توجه فرمائید: ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيْهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾؛ «[یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم، دیدم [آنها] برای من سجده می کنند».^۱

یا این آیه مبارکه: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ﴾ «[یعقوب] گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن».^۲

در این دو مورد که عنوان نمونه نقل شد می بینید که دو پیامبر خداوند همدیگر را با کلمه (یا) مورد خطاب قرار میدهند و اگر این کار شرک بود اولاً این دو پیامبر بزرگوار انجام نمیدادند و ثانیا خداوند برای آنها توضیح میداد که دیگر در آینده از این لفظ استفاده نکنید.

^۱. یوسف ۴

^۲. یوسف ۵

ممکن است بعضی از اشکال کنندگان بگویند این کلمه وقتی شرک آور است که برای کمک خواستن از دیگران باشد اما اگر نفس صدا کردن طرف بود شرک نمیشود.

جواب باز از قرآن کریم میدهیم خداوند متعال میفرماید: «فَأَلْوَا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا حَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» [فرزندان یعقوب] گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم، گفت به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش میخواهم که او همانا آمرزنده مهربان است^۱.

در این آیه مبارکه هم بوضوح دیده میشود که فرزندان حضرت یعقوب عليه السلام به پدر شان توسل میکنند و از او کمک در آمرزش گناهان خود میخواهند، حضرت یعقوب عليه السلام نیز بدون آنکه آنها را از این عمل منع کند به آنها و عده میدهد که از خداوند متعال برایشان طلب مغفرت نماید، در حالیکه اگر این قضیه شرک بود، هرگز حضرت یعقوب عليه السلام اینکار را انجام نمیداد. ثالثا: خداوند متعال در قرآن کریم به ما دستور میدهد که بسوی او وسیله ای داشته باشیم چنانچه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید^۲.

^۱. یوسف ۹۷ و ۹۸

^۲. المائدہ ۳۵

در این آیه مبارکه نیز اتخاذ وسیله بسوی خداوند مأمور به قرار گرفته است و اگر این کار شرک بود هرگز خداوند متعال چنین دستوری برای ما نمیداد و از ما نمی خواست که وسیله ای برای خود انتخاب کنیم.

گفته نشود که آن وسیله ای که خداوند از ما خواسته است عباداتی مثل نماز و روزه و... میباشد که بواسیله این عبادات انسان میتواند بخدا توسل جوید نه توسل به بزرگان دین چنانکه در بعضی از روایات فریقین نیز نقل شده است، زیرا در جواب عرض میشود که آنچه در روایات گفته شده است بعنوان تنها مصدق وسیله نیست بلکه معرفی بعضی از وسائل است، بتعییر دیگر از روایاتی که در رابطه با معرفی وسیله آمده است استفاده میشود که عبادت وسیله است اما اینکه توسل به انبیاء و صلحاء و اولیاء وسیله نباشد منع دیده نمیشود.

رابعا: معنی نزدیک بودن خداوند بما، نزدیک بودن ما بخداوند نیست زیرا این قرب مثل قربهای جسمانی نیست که اگر من به شما نزدیک باشم، شما هم به من نزدیک باشید، بلکه این قرب روحانی است و در این نوع نزدیک بودن گاهی قرب و نزدیکی یک طرفه است چنانکه خداوند متعال به همه عالم و آدم از کافر و مسلمان، مشرک و موحد، فاسق و مؤمن نزدیک است در حالیکه کافر و مشرک و فاسق بخداوند قرب و نزدیکی ندارند.

خامسا: انسان در بعضی از موقع عمر خود کارهای ناشایستی انجام میدهد که آبرویی برای خود نزد خداوند باقی نمیگذارد و در این موارد نیاز بواسطه ای آبرومند در نزد خداوند متعال دارد که خداوند بسبب قرب و مقام واسطه از این شخص بگذرد و دعایش را مستجاب کند.

سادسا: هر مسلمانی میداند که همه کاره در عالم هستی خداوند متعال است، پس در توسل هیچ کس از پیامبر و ائمه ع نمی خواهد که آنها مریضش را شفا دهنند یا دردش را دوا کنند یا حاجتش را برآورده گردانند، بلکه از آنها میخواهند که بین آنها و خداوند واسطه قرار بگیرند، بهمین جهت است که در دعای توسل که خواندن آن بین شیعیان مرسوم و معمول است پس از توسل به پیامبر علیه السلام یا هریک از معصومین ع گفته میشود: «یا و جیها عند الله اشفع لنا عند الله» ای کسیکه تو در پیشگاه خداوند آبرومند هستی، از من نزد خداوند شفاعت کن.

سابعا: درست است که ضار و نافع بصورت مستقل خداوند متعال است، اما خداوند دنیا را دار اسباب و علل قرار داده است و حتی بعضی از اشیاء جامد و بدون روح را ضار یا نافع خلق کرده است مثلا زهر کشنده است اما این کشنده‌گی را چه کسی به آن داده است، یا خوراکیها نافع اند اما این نفع رسانی را چه کسی به آن داده است، یقینا در جواب باید گفته شود خداوند متعال، پس اگر خداوند میتواند گیاهان و نباتات را ضار و نافع قرار بدهد آیا نمی تواند قدرت نفع رسانی را به بندگان صالح خود عطا کند؟، چنانکه این مطلب از در خواست پسران حضرت یعقوب ع از پدر شان و وعده حضرت یعقوب کاملا مشخص و روشن است.

گفته میشود: حضرت یعقوب در آن موقع زنده بود و زنده میتواند ضار و نافع و باشد و توسل به زنده اشکال ندارد اما شما شیعیان به مردگان توسل میکنید و مرده نمی تواند ضار یا نافع باشد.

جواب میدهیم که: اگر توسل شرک است دیگر فرقی بین زنده و مرده نیست زیرا این گفتار شبیه آنست که اگر شما زنده را پرستش کردید شرک نیست اما

اگر مرد را پرسش کردید شرک میشود، بلکه اگر توسل شرک باشد این شرک بودن طبق عقیده اشکال کنندگان در زنده بیشتر قابل اثبات است تا مرد.
از طرف دیگر ما همه مسلمانیم و معتقدیم که انسان دارای روح و بدن است و این انسان بعد از مرگ روحش از بدن جدا شده اما در عالم بزرخ در قالب مثالی بزندگی بزرخی خود تا روز قیامت ادامه خواهد داد، و اگر از انبیاء و اولیاء باشد خداوند متعلق روح او را آزاد میگذارد و توسط ملائکه پیغام دیگران را به او میرساند.

آیا وقتی ما در نماز میگوئیم: (السلام عليك ايهاالنبي و رحمة الله و برکاته) پیامبر ﷺ میشنود یا خیر؟ اگر گفته شود که نمی شنود جواب میدهیم که پس باید بصیغه خطاب نباشد، و اگر گفته شود که توسط ملائکه به آنحضرت خبر داده میشود، جواب میدهیم که این خود یعنی که آنحضرت میتواند مطالب را بشنود و از آن با خبر شود پس اگر توسل هم کردیم توسط ملائکه به آنحضرت خبر داده میشود.

میگویند: مشرکین مکه هم چنانکه قرآن کریم از آنها نقل میکنند میگفتند: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُتَرَبَّوْنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» «ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی پرستیم».

میگوئیم: در این آیه مبارکه اولاً کلمه نعبد آمده است که بمعنی عبادت و پرسش است، و عبادت غیر خدا حتی اگر برای توسل و تقرب بخداوند باشد نیز شرک و باطل است، و ثانياً حتی اگر مشرکین آنجا کلمه عبادت را هم بکار نمی گرفتند باز عمل آنها باطل و غلط بود، زیرا که بوسیله بت و باطل امکان

تقرب بخداؤند نیست، و ثالثاً توسل عبادت و پرستش نیست و رابعاً پیامبر و خاندان آنحضرت ﷺ بت نیستند بلکه بندگان مقرب خداوند میباشند.

میگویند: خداوند متعال در وصف حال مشرکین قریش میفرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضْرُبُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَاعَوْنَأَعِنَّ اللَّهَ﴾ «و به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود میدهد و می گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند». ^۱

میگوئیم: در آیه مبارکه نیز خداوند متعال کلمه یعبد را که بمعنی پرستش است، بکار گرفته است که مسلم شرک است، بتها هم آنچنانکه آنها فکر میکردند نبودند، و نمی توانستند شفعای آنها باشند چون تقریبی در پیشگاه خداوند نداشتند، ولی در توسل پرستش نیست و توسل شده نیز در پیشگاه خداوند تقرب دارد، و توسل کننده نیز میداند که همه کاره خداوند است و خداوند نیز به توسل شده نظر لطف و عنایت دارد، و خواسته او را بی جواب نمی ماند.

در ضمن خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به مشرکین میفرماید: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ أَهْلًا وَارِدُونَ﴾ «در حقیقت شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد». ^۲

باید اشکال کنندگان طبق استدلالی که میکنند و توسل را عبادت من دون الله میدانند، معتقد شوند که پیامبر ﷺ و ائمه و انبیاء ﷺ و صلحاء همه هیزم جهنم هستند، چون شیعیان و اهل سنت توسل به این بزرگواران را جایز میدانند و

^۱. یونس ۱۸

^۲. الأنبياء ۹۸

تسلیم هم میکنند و فقط از نظر وهابیت این تسلیم عبادت من دون الله است، پس آنهایی که تسلیم میکنند و آنهایی که مورد تسلیم قرار میگیرند همه باید هیزم جهنم باشند، در حالیکه امکان اعتقاد به یک همچه امری نیست چون هر که خودش را مسلمان میداند نمی تواند معتقد شود که پیامبر و اهلیت ﷺ و سایر انبیاء و صلحاء هیزم جهنم باشند، پس معلوم میشود مراد از دون الله بتها و مراد از عبادت هم پرستش آنها است و فرقی نمیکند که عبادت بتها بنظور تقرب بخدا باشد یا نباشد زیرا عبادت غیر خدا بهر منظوری که باشد شرک است، اما همانطوریکه عرض کردیم تسلیم عبادت نیست و چون عبادت نیست پس شرک نیست.

ثامنا: در روایاتی که در کتب قوم آمده است تسلیم صحابه و تابعین و علماء ثابت است و معلوم میشود که از نظر آنان تسلیم امری مطلوب و جایز میباشد. ابن جعد با سند نقل میکند که عصب پای عبد الله ابن عمر بشدت گرفت و عبد الرحمن بن سعد که در محضر او بود گفت ترا چه شده است؛ جواب داد:

عصب پاییم از اینجا گرفته است؛ گفت کسی را بخوان که بیشتر از همه دوستش داری و او فوراً گفت (یا محمد) و مشکلش رفع شد.^۱

در کتاب الموسوعة الفقهیه از قسطلانی نقل شده که گفت: «از مالک روایت شده که دومین خلیفه عباسی ابو جعفر منصور از او سؤال کرد: آیا در موقع دعا رویم را بسوی قبر رسول خدا علیه السلام کنم یا اینکه رو بقبله بایstem و پشتیم به طرف قبر باشد؛ مالک در جواب گفت: چرا رویت را برگردانی بلکه رو بطرف قبر ایستاده

^۱. مسند ابی جعد ص ۲۶۹

شو زیرا که پیامبر ﷺ وسیله تو، و وسیله پدرت آدم است تا بروز قیامت بلکه آنحضرت را شفیع خودت قرار بده.

این قصه را ابوالحسن علی بن فهر در کتاب فضائل مالک با سند نقل کرده است و گفته است اشکالی در صحت این داستان نیست، و هم چنین قاضی عیاض در شفاء از عده ای از شیوخ بطريق خودش نقل نموده است.

هم چنین از نووی در باب زیارت قبر ﷺ: بعد زائر برگرد مقابله صورت آنحضرت و به او توسل جوید و آنبرگوار را نزد پروردگارش شفیع قرار دهد.^۱ فزوینی با سند نقل میکند که در زمان خلافت خلیفه دوم در مدینه قحطی آمد و مردی از اعراب رفت نزد قبر پیامبر ﷺ و خطاب به آنحضرت عرض کرد یا رسول الله برای امت از خدا طلب باران کن، پس پیامبر ﷺ را در خواب دید که به او دستور میدهد برو نزد خلیفه و سلام برسان و بگو که باران آمدنی است.^۲

ذهبی نقل میکند باستد از بعضی علمای سمرقند که در یکی از سالها باران نبارید و قحطی آمد، مردم بارها از خدا باران طلب کردند و نماز استسقاء خواندند باز نیامد، تا اینکه مرد صالحی نزد قاضی سمرقند آمده و گفت من پیشنهاد میکنم که تو با مردم بسوی قبر محمد بن اسماعیل بخاری (صاحب صحیح) بروی و در آنجا همه باهم از خدا طلب باران کنیم، پس قاضی و همه مردم رفتند و صاحب قبر را نزد خدا شفیع قرار دادند و گریه کردند، خداوند متعال دعای آنها را مستجاب نموده باران عظیمی فرستاد که مدت هفت روز طول کشید.^۳

^۱. الموسوعة الفقهية ج ۱۴ ص ۱۵۷

^۲. الارشاد في معرفة علماء الحديث ص ۶۳

^۳. سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۴۶۹

ابن تیمیه میگوید: وَقَدْ رَوَى التَّرْمِذِيُّ حَدِيثًا صَحِيحًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ عَلَمَ رَجُلًا أَنْ يَدْعُونَ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حاجَتِي لِيَقْضِيهَا لِيَ اللَّهُمَّ شَفِعْهُ فِي وَرَوَى النَّسَائِيُّ نَحْوَ هَذَا الدُّعَاءِ «ترمذی حدیث صحیحی را از رسول خدا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت مردی را تعلیم داد که اینگونه دعا کند، خدایا از تو میخواهم به پیامبرت محمد که نبی رحمت است، یا محمد یا رسول الله من توسل میکنم بتو بسوی پروردگارم در حاجتی که دارم تا خداوند حاجتم را بر آورده کند، خدایا شفاعت پیامبرت را در رابطه با من قبول کن، و نسائی هم این حدیث را نقل کرده است».^۱

پس نتیجه میگیریم که توسل جایز بلکه لازم است و هیچ گونه شایبه شرکی در آن وجود ندارد.

سؤال ۷: (امروز دین را برایتان کامل ساختم) قسمت از آیه شریفه است و معنی کامل این است که نه در آن کمی و زیادی ضرورت است، سینه زدن، ترتیب دادن گهواره طفل... که امروز در ماه محرم دیده میشود آیا بدعت (اضافگی) در دین نیست؟

جواب: قبل از پاسخ دادن لازم است اول بدعت را معنی کنیم. بدعت دارای دو معنی است یکی لغوی، و دیگری اصطلاحی یا فقهی. الف: بدعت در لغت معنی نو آوری است، مثل تغییراتی که در زندگی انسان اتفاق می‌افتد و گاهی حتی با امور دینی و عبادی هم ارتباط می‌کند، مثل گند و گلدسته ساختن برای مساجد، یا نماز و اذان را با بلندگو اقامه کردن و مساجد

^۱. مجموع الفتاوى ج ۱ ص ۹۵

را کاشی گرفتن و فرشهای زیبا در آن پهن نمودن، که هیچ کدام این امور در زمان رسول خدا^{علیه السلام} وجود نداشته و در زمان صحابه کرام هم نبوده، ولی امروزه وجود دارد.

یقیناً بدعت به این معنی حرام و ممنوع نیست و الا باید همه مسلمانها را اهل بدعت نامید.

ب: بدعت بمعنی اصطلاحی و فقهی که عبارت است از ادخال مالیس من الدين فی الدين، یعنی چیزی که از دین نیست در دین اضافه شود، مثلاً فریضه صبح عوض دورکعت سه رکعت یا یک رکعت اقامه شود، اما اگر برای امری در دین اصل و ریشه ای وجود داشته باشد که به آن اصل و ریشه ارجاع داده شود بدعت نخواهد بود.

در رابطه با سینه زنی یا درست کردن گهواره ما معنی در دین نداریم و روایاتی که ما را امر به صبر در مصیبت می‌کند، مراد از آن مصیبی است که بخود انسان وارد شده باشد، نه مصیبی که بر دیگران وارد می‌شود، مخصوصاً اگر آن غیر از بزرگان دین باشد.

امام احمد بن حنبل در مسنده (ج ۶ ص ۲۷۴) با سند صحیح از ام المؤمنین عائشة نقل میکند که گفت: فمن سفهی و حداثة سنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبض و هو فی حجری ثم وضعت رأسه على وسادة و قمت التدم مع النساء و اضرب وجهی «وقتی رسول خدا^{علیه السلام} از دنیا رفت سر مبارک آنحضرت در دامن من بود، پس چون جوان و کم تجربه بودم، سر آنحضرت را روی بالش و متکا گذاشتم و بلند شدم و با دیگر زنان به سر و سینه خود زدم (سینه زنی کردم).

حال جناب معلم محترم بفرماید: آیا ام المؤمنین را در این عمل اهل بدعت میداند؟ یا دیگر امهات مؤمنین را که در این سینه زنی شرکت کرده بودند، اهل بدعت میداند؟

اگر گفته شود: ام المؤمنین خودش گفته که جوان و کم تجربه بوده است. می گوئیم: اولاً بحث جوان یا بی تجربه بودن را در رابطه با برداشتن سر مبارک رسول الله ﷺ مطرح میکند نه در رابطه با التدام و ضرب به سینه و سر. ثانیاً: دیگر زوجات مطهرات که سینه میزدند جوان و کم تجربه نبودند، تا حکم این مسئله را ندانند.

ثالثاً: برادران اهل سنت ما روایتی را نقل می کنند که: نصف دین تان را از عائشه بیاموزید، آیا ام المؤمنین عائشه حکم این مسئله را نمی دانست تا خود و دیگران را باز دارد؟

نسبت به گهواره نیز باید تذکر داد که نوعی تمثیل و شبیه سازی است، و در اسلام نهی و ممانعی نسبت به آن وارد نشده است.

پس وقتی نهی نداشت، اگر شک هم کنیم اصل جواز و اباحه جاری می گردد و ریشه دینی پیدا میکند.

آیا از نظر جناب معلم ساختن فیلم سینمایی از واقعی صدر اسلام حرام است یا در شریعت از آن منع شده است؟ اگر آنجا گفته شد که خیر منع نداریم اینجا هم منعی نخواهیم نداشت.

پس آنچه انجام میشود یا ریشه در دین دارد پس بدعت بمعنى فقهی نیست و یا اینکه بدعت به معنی لغوی آنست، زیرا بسبب این برنامه ها تمثیل واقعه جانگداز عاشوراء می شود و هیچ مشکلی نخواهد داشت.

سؤال ۸: بوسیدن دست کدام اشخاص؟ کدام مکانها؟ با کدام دلیل قرآن و حدیث جایز است؟

جواب: معلوم می شود که جناب معلم محترم نسبت به علوم اسلامی کم اطلاع یا شاید بی اطلاع باشدند که این سؤال را مطرح کرده اند. زیرا اصل جایز بودن شئ نیاز بدلیل ندارد، بلکه اگر کسی مدعی حرمت عملی باشد، باید دلیل اقامه کند.

بوسیدن یا به سبب محبت است یا بجهت تعظیم و تکریم، پدر اگر صورت فرزندان خویش را می بوسد، چون به آنان علاقه دارد و فرزندان اگر دست پدر یا مادر خویش را می بوسند چون می خواهند آنها را احترام و تکریم نمایند، مسلمانان جلد قرآن کریم را می بوسند و از این طریق می خواهند قرآن کریم را ارج بگذارند.

بهتر آن بود که اگر جناب معلم محترم بوسیدن را در مواردی حرام میداند بیان می کرد و دلیل هم اقامه می نمود، تا ادله ایشان مورد بررسی قرار می گرفت و دیده می شد که آیا دلالت بر حرمت دارد یا خیر.

یا اینکه ایشان مثل آنکسی عقیده دارد که می گفت بوسیدن دست اشخاص یا بعضی اشیاء شرک است، که در این صورت باید گفت: بوسیدن عبادت نیست تا شرک تحقق پیدا کند، و انسان خدا را نمی بوسد تا بوسیدن غیر خدا شرک باشد، و اگر در جائی هم بوسیدن حرام است مثل بوسیدن زن اجنبيه، باز آنجا شرک متحقق نخواهد شد بلکه معصیت است.

سؤال ۹: بعد از وفات حضرت محمد ﷺ حضرات (ابو بکر، عمر، عثمان و علی) و بعد اموی‌ها و عباسی‌ها خلافت نمودند، به استثنای حضرت علیؑ و امام

حسن کسی دیگر از جمله ۱۲ امام خلافت نکرده است، مفهوم امامت چیست؟

جواب: اولاً حکام اموی و عباسی را خلیفه گفتن، از نظر اهل سنت خلافت سنت نبوی می‌باشد، زیرا در حدیث معروف به (سفینه) رسول الله ﷺ فرمود: الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا «خلافت بعد از من سی سال است و بعد از آن سلطنت است» و آن سی سال در کتب اهل سنت تا شش ماه خلافت امام حسنؑ را در بر می‌گیرد نه بیشتر.

ثانیاً: هیچ دلیلی وجود ندارد که خلافت و امامت ملازم با حکومت باشد و الا جناب معلم محترم و همفکران ایشان، باید حکام فعلی ممالک اسلامی را خلفاء الرسول بدانند.

ثالثاً: در بین ۱۲۴ هزار پیامبر ﷺ چند نفر حکومت کردند و حکومت تشکیل دادند، تا گفته شود که چرا امامانؑ اگر امام بودند حکومت نکردند.

رابعاً: خداوند در قرآن کریم خطاب به ابراهیمؑ میفرماید: «إِنَّمَا جَاعَلْتُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ «من تو را برای مردم امام قرار دادم».¹

آیا ابراهیمؑ پس از امامت، حکومت هم داشت، یا اینکه جناب معلم محترم این امامت را نیز انکار میکنند؟

هم چنین در رابطه با بعضی از انبیاء بنی اسرائیل میفرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ «آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند».¹

¹. البقرة ۱۲۴

و باز می فرماید: **﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدِونَ بِأَمْرِنَا﴾**: «و از میان آنان عده ای را امامت دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند».^۲

حال سؤال اینجا است که آیا این امامان که قرآن کریم با صراحة از امامت آنان سخن میگوید، حکومت هم کردند یا خیر؟ و اگر حکومت داشتند در کجا و کدام سرزمهین بوده است؟

پس معلوم میشود که امامت ملازم با حکومت نیست بلکه اگر زمینه حکومت برای امام فراهم شود حکومت میکند و گرنه به ارشاد و هدایت مردم پرداخته و آنان را بسوی خداوند با تبلیغ و ترویج و موعظه و نصیحت و بیان حقیقت رهنمائی می نماید.

سؤال ۱۰: ذبح حیوانات بجز بنام خداوند به دیگر چیز جایز نیست، ذبح حیوان به نام زیر پای علم در ماه محرم چه حکم دارد؟ آیا خوردن گوشت مذکور حلال است یا حرام؟

جواب: جناب معلم محترم محل ذبح را با نیت ذابح از هم تفکیک نتوانسته اند که نمی دانیم از روی بی توجهی بوده یا بی اطلاعی.

بالاخره گوسفند یا گاو و دیگر حیوانات حلال گوشت باید یک جائی کشته شوند، اما اینکه نیت ذابح چه بوده فقط خداوند میداند و کسانی که خداوند به آنها خبر داده باشد.

اگر جناب معلم محترم، صفحات اول جلد اول صحیح بخاری را خوانده بود یقینا این شبۀ در ذهن ایشان پیدا نمی شد.

۱. الأنبياء ۷۳

۲. السجدة ۲۴

زیرا بخاری از رسول الله ﷺ نقل می کند که فرمود: الاعمال بالنيات «اعمال بانیت است که مشخص میگردد» حال اگر کسی گوسفندی را با نام خداوند و زیر پای علم یا حاجی که از حج آمده ذبح کند هیچ اشکالی از نظر شرعی نخواهد داشت، و خوردن گوشت آن هم حلال خواهد بود، زیرا ذبح موقع ذبح نام خداوند را بر زبان آورده است و خلاصه که تمام شرایط ذبح اسلامی را رعایت کرده است.

امید وارم که معلم محترم از مطالعه این چند ورق خسته نشده باشند. و اینک ده سؤال ما از ایشان که خواهشمندیم در جواب مبانی اهل تشیع را در نظر گرفته و مطابق آنچه که ما قبول داریم پاسخ دهند یعنی از قرآن کریم و روایات صحیحه و موجود در کتب شیعه.

سؤال اول: طبق نقل حفاظ و مؤرخین اهل سنت، وقتی به جناب خلیفه دوم گفته شد که قبل از آنکه از دنیا بروید جانشین خود را معین کنید، در جواب گفت: اگر جانشین تعیین کنم پس به بهتر از خودم که جناب ابوبکر باشد اقتدا کرده ام، و اگر جانشین تعیین نکنم پس به بهتر از خودم که رسول الله ﷺ باشد اقتدا کرده ام.

سؤال اینجا است که آیا از نظر خلیفه دوم، مقام خلیفه اول با پیامبر برابر است، که هر دو اقتدا را مساوی و برابر میداند؟

قرآن کریم میفرماید: **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**; «قطعا برای شما در اقتدا به رسول خدا ﷺ، سرمشقی نیکوست»^۱ چرا خلیفه نگفتند چون رسول الله ﷺ کسی را انتخاب نکرده بود من هم انتخاب نمی کنم؟

^۱. الأحزاب ۲۱

سؤال دوم: چرا جناب خلیفه دوم برای خود جانشین و خلیفه نصب کردند و به جناب خلیفه سوم گفتند که اسم عمر بن خطاب را بنویس بعنوان جانشین یا وقتی متوجه شد که نوشه است اظهار رضایت کرد، آیا نباید به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا میکرد و کسی را معین نمی کرد؟

سؤال سوم: در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که رسول الله ﷺ در روز های آخر عمر خویش وقتی کاغذ و قلم طلب کردند تا وصیتی بنویسند، عده ای از اصحاب گفتند: این مرد هذیان می گوید یا گفتند: درد بر او غلبه کرده است و مانع وصیت شدن، اما وقتی جناب خلیفه اول خواست وصیت بنویسد این جمله را نگفتند و ممانعت از نوشتن وصیت نکردند، بلکه به آن عمل هم نمودند؟

سؤال سوم: جناب خلیفه دوم وقتی شورا درست کرد، دستور خلیفه این بود که آنان باید در خانه‌ای گرد هم جمع شوند و یک نفر را انتخاب کنند، اگر پنج نفر از آنها کسی را انتخاب کردند و یکی مخالفت کرد، باید سرش جدا شود، اگر دو نفر با نظر چهار نفر مخالفت کردند، باید کشته شوند، اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، نظر گروهی اولویت دارد که عبدالرحمان بن عوف در میان آنها باشد، و آن سه نفر دیگر در صورت مخالفت باید کشته شوند.

سؤال اینجا است که آیا کشتن صحابی آنهم صحابی که پیامبر وقتی از دنیا رفت از او راضی بود صحیح است؟ چون از خود جناب خلیفه دوم نقل شده است که پیامبر ﷺ از این شش نفر راضی از دنیا رفت؟

سؤال چهارم: مسلم در کتاب صحیح در صلاة المسافرين و قصرها از ابن عمر روایت می کند: رسول الله ﷺ در منی نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند و

ابویکر نیز دو رکعت خواند و عمر نیز دو رکعت خواند، اما عثمان در اوایل خلافت خود دو رکعت خواند ولی بعد از مدتی چهار رکعت خواند، و ابن عمر وقتی نماز را در منی به جماعت می خواند دو رکعت اقامه میکرد، اما وقتی میخواست تنهائی بخواند، چهار رکعت می خواند.

سؤال این است، که آیا مخالفت با سنت رسول خدا علیه السلام جایز است، آنهم در عبادات که توقيفیه می باشد؟

سؤال پنجم: پیامبر علیه السلام را مسلمانان هر روز در حال نماز خواندن میدیدند و آنحضرت نیز فرمود: صلوا کما رأیتمنی اصلی «همانطور که من نماز میخوانم نماز بخوانید» اما امروز دیده میشود که اهل سنت مالکی با دست باز نماز می خوانند و بقیه مذاهب اربعه که با دست بسته میخوانند، یا دست را بالای ناف می گذارند یا زیر ناف یا بالای سینه، و خلاصه که در موضع گذاشتن دست و کیفیت آن اختلاف شدیدی وجود دارد، اگر این اختلاف در یک مسئله از مسائل دیگر میبود، خیلی مهم نبود اما در مثل نماز که همه هر روز پیامبر علیه السلام را میدیدند و بعد هم به دیگران نقل میکردند چه معنائی دارد؟

سؤال ششم: در کتب روائی و معتبر اهل سنت آمده است که رسول الله مسلمانان را از فرستادن صلوات ابتر یعنی بدون ذکر آل منع کرد، چرا اهل سنت علیه السلام میگویند و (آل) را بر زبان نمی آورند، در حالیکه از طرف آن حضرت دستور داده شده است که صلوات باید با ذکر و آله باشد؟

سؤال هفتم: قبل از ظهور محمد بن عبد الوهاب بسیاری از قبور بزرگان در مکه و مدینه دارای گنبد و بارگاه بود، اما قریب دوصد سال پیش که محمد بن عبد الوهاب خروج کرد و به همکاری آل سعود، در حجاز حاکم شد تمام این کارها را شرك اعلام کرد، و تا هنوز هم اینجا و آنجا این مطلب را پیروان او بیان می

کنند و مسلمانان متهم به شرک و زندقه می نمایند، حال بفرمائید: آیا قبل از دوصد سال و تا زمان صدر اسلام مسلمانان نمی دانستند که چه شرک است و چه توحید؟ یا همه مسلمانان جزیرة العرب مشرک بودند و محمد بن عبد الوهاب آنها را موحد ساخت؟

سؤال هشتم: اگر تعمیر گنبد و گلدهسته بر سر قبور شرک است، چرا در عربستان گنبد قبر پیامبر و دو خلیفه اول و دوم را خراب نمی کنند؟ آیا شرک فقط در گنبدهای قبرستان بقیع و گنبد قبر حضرت حمزه بوده و اگر روی قبر پیامبر و دو خلیفه باشد قضیه فرق می کند؟

سؤال نهم: در منابع اهل سنت آمده است که در زمان رسول خدا^{علیه السلام} و مدتی بعد از آنحضرت، یکی از اجزاء اذان (حی علی خیر العمل) و حتی نقل شده که عبد الله بن عمر در اذان این جمله را میگفت و از امام حسن^{علیه السلام} هم نقل شده است، حال بگوئید: چرا این جمله فعلا در اذان اهل سنت وجود ندارد؟

سؤال دهم: در منابع اهل سنت آمده است، که سوره مبارکه (عبس) وقتی نازل شد، که پیامبر بزرگوار اسلام از وارد شدن شخصی در مجلس و نشستن او کنار آنzierگوار ناراحت شده و صورتش را از شدت ناراحتی برگردانید، حال بگوئید آیا این مطلب با آیه مبارکه: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «براستی که تو دارای خلقی بزرگ هستی»^۱ منافات ندارد؟

و آخر دعوا ان الحمد لله رب العالمين

و صلی الله على سیدنا محمد

و آلہ الطیین الطاھرین و

صحبۃ المنتجبین

سید محسن حجت

۱۳۹۲/۱/۲۱

^۱. القلم ۴